



عربی ۴ در مقابل وصفات حسن و جبر

دوستانای شبیهان پندش انداختن از نینب یا این برادر و دلدرد
عشق کرد و غریب کرد و در چشم از کن با نینب نکم کرد و چشم از کن نکم
نمود و غریب کرد و در میان خوف و ترس از عبد الله چشم از کن غریب
ظواهر وقت هر وقت بر نینب و جبر و غیره الان الله الله علی النور



شبهات الرجل الجبر

فما لم یسبیر بها لاست الکن شبهة ان انیت عیادت جبرین
بود که در ارشاد و دلجو و راست اندر رشتها در قیام بود که ساجنا و ساجن
و دم کرد و شدت قیام تا آنکه بخت طایفه غریب خطا فرمود طه ما از نسا
علیات القرآن استی ای طلیت یا آنکه نقرشادیم قرآن و نیکو شیب بستی
بیشتر و موت عایشه فالتالی النبی من قرأه یصلی و یقرأ القرآن و یکی در
جلسه و تقریر و بدو یکی حتی از غرغری و صویر و او یکی حتی از التلیت
الدعوی حق به شمع قلت یا رسول الله الیس قد غفر الله لک ما نکت من ذنوبک
و اما انما قال لیا انما کو در بعد شکوای تو واضح سنیرین بود که هر کس خود را آن
جناب بر سرید او لغرض بر او سلام می کرد اقام بسیار غرض می نمود و در مجلس
زانی می نمود و از هر نوعی خود پیش می کرد و جای باران و در هر دم نیکو با
و یکس نیک و نیکر بسیار و هر دو مساده خود جاساده را در صحنه او یک نیک و نیک

نکرم

۱۱۶۰۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



مجله کتاب

فهرست کتاب

۹۰۳۳

کتاب تصحیف

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۴۸۵۹

عربی ۴ در فضایل و صفات حسنیه

دو دانشمندی شبیهان پدرش است و آنگاه ازین باب یاقین بزرگوار
عشق کرد و عرض کرد در هر چه می آید باریک نظر کن و به چشم ازین بزرگوار
نمی آید و عرض کرد در هر چه می آید باریک نظر کن و به چشم ازین بزرگوار
خط و روشم در اینست برین برین و تغییر الاله الله علی الله

الظالمین

شما لهذا از حق را بفرست

فضایل و صفات شبیهان است ازین شبیهان انیت عبادت و صفات شبیهان
بود که در ارشاد و دلجو و است انقد و صفات و قیام بود که ساقان و صفات
و در کمال شدت قیام نام آنکه بابت طایفه و صفات و صفات و صفات و صفات
علی ان القرآن الشقی ای طینت با انقرضادیم قرآن را برین که شبیهان
بیشتر و در حالت غایت شقایق الشقی ای طینت و صفات و صفات و صفات
جلس و بقرآن و در هر چه می آید باریک نظر کن و به چشم ازین بزرگوار
الدهم و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات
و اما از حق را بفرست و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات
طایفه و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات
و ازین صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات
و بکنش نیک و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات و صفات

و بکنش

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۹۰۳۲۳

کتابخانه

مجلس

شماره قفسه

۱۴۸۵۹

۱۱۱۰۴

[illegible]

5

آرامش صورت مل بر پندار گویش و درین عصا بر لبی بر سر است سجد آمدن از
سکلی از فرمود بر سر رفت فرمود ایها الناس خذنی صریان شما بوم هر کس
طلبی از من دانسته باشد یا حتی برین داشته باشد یا و بعد از من با و باشد
بگوید تا او را لعنی کنم ای مردم بدانید هیچ جنی شما را نجات نهد بعد از من
مگر کمالی از مردم در میان شما دو چیز است که شما را از این نجات دهد
آمد و اخلی شد و من حضرت شد بدید شد و زنی تا دور آمدن سجد
نشند و اد بخواند بود که ای دل دوست نا آید آمد و بعد پیوست و من
هر که در الصلوة یا رسول الله پس بلال روزی فریاد در پیوست و من بخ
چون صدای بلال را شنید فرمود یا بلال ای گفت و من لها آمد باز پیوست
بلال بعد از دقیقه فریاد کرد که الصلوة یا رسول الله من آمی آمد و جان
فرمود تا سر بر من بلال ایانت که پیوست و درین سجد آمدن پیوست
و انقطع رجای من خشت اند نیز بر بلال بخیر تمامها صاحب السکینه مرغ
و گوید عمو صبر کن نه که بر منی خواند پیوست و من مایه و اخلاری
بر سجد اند و من اخلاری اخلایها بر منی خواند پیوست و من اخلاری
سجد تمام مرغ بر منی خواند و من جمع شدند و در سجد پیوست و من اخلاری
بر سر سجد باشد شب و روز بر منی رفت فرمود ای صاحب من بگو نه
پیوستی بوم در میان شما آید اخلایها و درم و من اخلاری و درم و من اخلاری
پیوستی بوم در میان شما آید اخلایها و درم و من اخلاری و درم و من اخلاری

معجزه و باغ پیغمبران بود که اندر آنکه ستمو دستمزد چو شایسته معجزه و باغ حسین
 این بود و عینیکه بوی آمدن پیغمبر شنید و در آنکه اولاد و دین و بنی اشاده معجزه و
 پیغمبران بود که آنکه حان و دره و نو و شریف شد معجزه و در حق حسین آن بود
 که با این بر این نیز نشان کل شکافند بودا معجزه و در آن پیغمبران بود که
 با اینات و جویان و اعجاز و علم و کرد و جواب و گفتند است و رسول الله معجزه و
 حسین آن بود که در دین و لای نیز تلاوت قرآن می کرد و با بر و کین و علم و
 معجزه و در آن پیغمبران بود که در شین تا رستم نو و یکی از زنان سوزن و
 کرد و معجزه و در آن حسین آن بود که در آن جوانی و شکند و یقین و آکس و
 خانه و شوی و عینیکه بر سر و جوش و لب و دندان است و طه و اش و شین
 شین و بسیار و در دین آن حسین گفت و بجز خوشی که دندان دارد و حسین
 گفت پیغمبران بود که در عین و بر گفت با رکش بود و چون ماه شب چهارده و
 و معجزه و گفت حسین آن بود که در هرگز و شین و در آنکه بر و آیت الکریم
 و در آنکه در هر سجد و بقله که آنکه در هر ضعیف حسین نشان و ناله و در بر
 گفت حسین و در هر سوز و دست و با و بوی طین کرد که آنکه در هر چه خبر است حسین
 هرگز و شین و در هر سوز که در هر طین گفت حسین و در هر سوز و شین و در هر سوز
 از هر حسین علی سوز که آنکه در هر چه خبر است حسین و در هر سوز و شین و در هر سوز
 و بود آن و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز
 اطفال و بیم و هر معجزه و شین پیغمبران بود که در هر سوز که شین و در هر سوز که شین

سجاد

و بسیار و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 عاشق و بر این و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 حسین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 شمع و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 که در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 خود و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 شاید و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 این و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 همه و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 نفس و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 سعدی و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین

و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین
 و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین و در هر سوز که شین

مکرم

به در که سید سال چون در زمین خنجر شد اصحابی به عقب رفتند اما
خنجر دست مبارکش شقی العز بود اما خنجر اکتفا داشت آن بود که هرگاه دست
سالار بلند می کرد آفتش سالار کشی اندک شع و شش می داد و دیگر اگر
آب زلال از زبان آفتش داشت بی دن بی آمد چنانچه دروغ غریزه توان بهر
آمد که سوز غلای سوار و اسب شش و اسق هر سر بر داشتند اما خنجر ناخن
مبارکش آن بود که خنجر گوی روی است که خنجر است که در دوی آن حضرت
تقلید طفا کرد در بن و زحای ناخوار تر شد و طفا خنجر اندک شتم بخنجر
مشغول اندام بعد از مرگیت دریدم که هر یک از آن طفا را بوق نواها و از شغل
اما خنجر کف مبارکش آن بود که سگ در دست مبارکش سیخ کشی
که خنجر از صفا و کبریا و استماع نمودند است اما خنجر پای آن حضرت آن بود که
چاره به رخا نه چاره داشت آب او بسیار تلخ بود خدمت حضرت نکاح است
اگر توفیق آن حضرت داشتی غلبه و پای سالار خنجر و در آن شست و زود که
آن آب در آن جا و بخند بعد از آن آب چاه بسیار شست و زود شد
خنجر تبارکش این بود و در این کافان راه میرفت کبر کرد و بن خنجر بلند
بود با هر چند روی که راه میرفت خنجر بشدت میرفت و هرگز که سوار
موشه هرگز به سوز نمی شد آنچه او دفع می شد در بن و رالمع و کرم تا
چندگاه از آنجا بوی مشک میزد اما خنجر بدشت آن بود که مرغ از آن
سر مبارکش برهان نمی کرد و نه خنجر و زوری مانند کس و غلبه بهر خنجر نیست

کوباد

که بسیار به پیغمبر رفتی خودی سالاران مکر بدین حدیثی بدن پیغمبر بود و در این
بدن پیغمبر بود عجز آنکه هر عضو پیغمبر خنجر داشت هر عضو بدن هم
خنجر داشت خنجر سر پیغمبر آن بود که خون و یور و حریف هم سوز بود و این
فرق بسیار دارد سر پیغمبر بر بدن شریفش سوز بود اما حریف در تن و طول
سوز بود خنجر چشم پیغمبر آن بود که هرگاه گفت همتیکه پیغمبر چشم کشید که
شیر خورده اند و در و شش شد اما چشم این هم خنجر داشت و لیکن فرق بسیار
است چشم پیغمبر را به زور و شش می کشید و لیکن چشم حریف دل و دهن می کشید
چنانچه صاحب باطن الشهاده نوشته است که در دوزخ ما سوزان سوز
مرده را تعجب نمی کرد که بر دید حریف جدا کنید مرغ بر فشرد و می کشند
مخفی بقصد قتل آن حضرت آمد حضرت یک کاغذی با آن چشم خون آلود کرد
بان معنی خود و امری در دست و شش شود و کشنده من بشوق مرده و بی تو باش
چشم سوزنده سوزی دل بر تن پیغمبر امام روشن شد شمشیر کشید و بن و سر
سعد آمد و گرفت کاغذی ساختی بر گرفت و دل از آن آه ماه ماه و تو کشید
شش و سوزان مرده و سوزان دست و کشید و گرفت کشید این مرد را در
آن مرد اگر کشید و حریفی کرد با بن رسول الله سواد با شرف فریاد است
شهادت کن اما ما فرمود ابر و در این شش چشم کشید اما خنجر کوثر پیغمبر
آن بود که از دوی شش پیغمبر کوثر چشم این آن بود که در دوزخ و زعمان سوزان
که گفت حریف ناصی پیغمبر خدا گفت ای کشید عبدی و حقی اما اصرار و

مصدی هر که غایب این بشیر بخیر داشت سرش بخیر داشت چو شمشیر
داشت و باطن بخیر داشت و عاقل بخیر داشت و دانش بخیر داشت و ادب
کفایت بخیر داشت و عاقل بخیر داشت و سید بهر آنکه بخیر داشت و خلقت
بخیر داشت و شش بخیر داشت و انگشت بخیر داشت و کف دستش بخیر
داشت و ناخنهای میانی بخیر داشت و پایهای راست بخیر داشت و لاله پای
چپ بخیر داشت و سینه بخیر داشت و گردن بخیر داشت و آفت که در پیشانی
باطن بود و شش و جبینش بر دو حال عاقلانست یکی که چو شمشیر بخیر
سوی بر روی آید و انگشتی است که بخیر و شش آن حضرت است که شش
که گفت و زدی آن حضرت را در دین و شش اول مرتبه که خلقت او را شش
مورد است و دگر سوری من شکر کند و زدی آید و عاقل و شش ساطع شد که کف
روشن کردید و دیگر آنکه هر که بخیر داشت و شش ساطعانند هر که از شش
کوی در کس بود احتیاجی اندیش بود و دیگر آنکه زدی از شش و شش بخیر
چنانچه شش دانان طبع را بر حق در رسالت بفرمود و این سخن از خلقت
هست که آن حضرت سر و چنانچه فرمود و الناس من خلقتی و انما عید کلام
بنام قلبه یعنی بنام الخلق و الا حواس و عاقل و شش و شش و شش و شش
و دیگر آنکه از شش سر رسید بدین چنانچه از پیش رسید بدین و ما سخن که شش میانی
آن بود که در خلقت شش چنانچه در سطراری می بینید و از دود و شش
چنانچه از دود شش است اما بخیر و عاقل آن بود که را بخیر و شش و شش

نکته

شش روح الا این استقام و بخیر و کوی و شش و شش و شش و شش و شش
مبارک است پس سید اما بخیر و عاقل و شش آن بود که زدی و شش و شش و شش و شش
حضرت آن زدی که شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
اما را با شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
بیت و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
سوزن که زدی و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
نور و از برق لسان و دندان سار کس سوزن آن سوزن و ظاهر که در دین اما سخن
محاسن کس از الحاسن آن حضرت آن بود که کس از الحاسن کس از الحاسن کس از الحاسن
شریف و در شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
الحان شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
نور و عاقل و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
شاهان و نایب و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
سخن که شش آن بود که شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
بر و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
ظلال از شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
خود و ظلال لایس و لایس و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش

و شریعتی را که در عصا نشسته است بر سر خود کمانه بر سر کوه کبریا
خدا را که در عصا نشسته است بر سر خود کمانه بر سر کوه کبریا
کشتن آن حضرت جدا است که بدین برود و آنچه در آن کشتن است نمی بینیم
که است بر سر کوه کبریا بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
ناخسته اول عیاره بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
رسیده اند عیاره بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
میای هر شبه سوزان فرشتی کشتن که در فرشته است لیکن خانه از کشتن
که صلیقی و صلیقی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
که در وقت غفر کجه در دوزخ و در وقت غفر کجه در دوزخ و در وقت غفر کجه در دوزخ
هنگام شبه او را بر کوه کبریا بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
چون از شب بدین رسید پیغمبر را از عالم طبع که در حضرت نبی است دید که
تا سال فتح که چشم پیغمبر جبار خاتم انبیا و خاتم الانبیا را در کوه کبریا
نگه داشت از شب از سر کوه کبریا بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
زدند و صحنش که از انبیا و صلیق بود سقط کردند و از وقت غفر کجه در دوزخ
السلام را سوختند و خلاصه عیاره ختم پیغمبر را در اسلام آورد و فرمود پیغمبر
درباره شهرهای که در وقت غفر کجه در دوزخ و در وقت غفر کجه در دوزخ و در وقت غفر کجه در دوزخ
سر پیغمبر را نصب کردند بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
در وقت غفر کجه در دوزخ و در وقت غفر کجه در دوزخ و در وقت غفر کجه در دوزخ

بعد از یک گفت غفر کجه در دوزخ و در وقت غفر کجه در دوزخ و در وقت غفر کجه در دوزخ
کرد اول آنکه از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
یکه کعبه نبی و زانایان و بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
خانه شریک را بدین که بر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
بفرست عیسی اما آن حضرت را بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
کردند باین نوع صند و قضا که از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
اما کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
کند بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
فرمایا پیغمبر بدین که بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
شرع عرض کرد که ای خاتم انبیا که از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
که بر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
که کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
کشتن که از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
حل و سباحتی بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
انصاف است اما عیاره بر سر کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
که کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا
بفرستند و از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا و فرشتی از دنیا از کوه کبریا

باشنوی زنشاد است که گفت همیشه که در سیدهای کوشش پادشاه را و اینکه
وقتی پادشاهی می‌بودم همچو آن سر پناه بقا افکند خدای است مال شما را بخرید
هر چه می‌باشد نگذارید آن جهت کیفیت دارد که شما را اعلی که در آن زمین
جمعیت جمع کردند و چون در پیش روی کما راستا در دهر باغی خلعت شد
او چون گفت لشکر محمد پادشاه پیش نیستند و البته در سیه برادرش پیش
بیان آمدند آن آمدند و فریاد کردند و می‌فرمودند برای آنکه قوی از فرشت
که با ما خلیف کند که فرزند امانا در بر من رفت و قریب گفت شما کیستید اهل
گفت و پادشاه من بزم گفت بر گردید شما کفوی استید و رسول خدا هم بر
خود که اول از امانا خلیفان گزیدند و اینان برگزیده پیش حضرت نظر کردند و سیدی
عبید بن حارث پیش از خود که عصا در سال از عرش گذشته بود و فرمود
بر پیش منظر کرد سیدی خرم خود و منظر کرد و سیدی ابراهیم بن قیس و شیب
و هجا که کلبه ای غیبی را بر روی باد غیبی را بر روی باد غیبی را بر روی باد
پیش و پادشاه مقابل آمدند و عبید آن گزیدند که گفت شما کیستید اینان
پادشاه خود کرد که نه پادشاه بلکه در کوشش بر سر عبید در سرش بود
نیم شد و عبید خرمی بر امانا عبید از در عرم و پادشاه خلعت شد و مرز با سیه
خلعت کرد و گفت در شیب بر سر امانا خود کردند که شیبی های ایشان گزیدند
ابراهیم بن قیس خرمی بر و شیب راست و پادشاه از آن در بر غلبش هم و پادشاه
و این است فرمود امانا بنی الحوین عبدالمطلب و عاتق العلم و علی

اوق

اوق بنیاق و احمی بن عصب حضرت فرمود پس بدست چپ خود نوشت
بر دست خردا که گفت چنان بر سرش زد که کاران کرم آسمان بر سر بر خردا آمد
آن خردا را چندان خردا زد که عرم و لشکر بر خردا زد که پادشاه را در خردا زد
حضرت سید از عصب سرش رفت حضرت بر او زد بر او منی افتاد پس خرم و
همه بر کمر حبیبند و سیدان آن خردا زد که پادشاه را ملکی پادشاه بر عصب حبیب پادشاه
حضرت سید ایشان شد عرم و پادشاه را سید سید بر روی سید و سید
خرم خردا و نصف سرش بر پادشاه ابراهیم بن قیس و خرم عبید از پادشاه شد
نیز به خردا زدند و رسول خدا سرش در کما در کوشش چنان کرد که در کوشش
صورت عبید امانا پادشاه را زد کرد و در خردا امانا در سید و خردا
و فرمود در روی اسلام شیب شد و در وقت مرصفت از روی و فاست کرد و
دیده و پادشاه سید و زنده امانا در خردا بدست و عصب خردا سیدان امانا
امیر المؤمنین بگفت تا اینکه حضرت فرمود گزیدند و امانا در سید امانا
و در عرم بن جمع امانا در سید سید بر خردا رفت امانا در سید خردا بر عرم
که دستش از امانا جدا شد و او خیم بن عرم و سید خردا بر پادشاه
و فرمود کرد و سید خود را جدا کرد و پادشاه از سید خلیف شد و پادشاه
بر پادشاه امانا در سید خود در دست و پادشاه سید و سید و سید و سید
خرم امانا در سید و در امانا در سید امانا در سید امانا در سید
اوق خردا تا در کوشش و در روی در خردا عبد الرحمن بن قیس

خفت نفرز من است عقبه نشسته و هفت نفر در دست چپ نشسته
با یکدیگر تفرقه می کردند و می نشستند با حاج سوادند و پیغمبر و زاهدان
بود و چون غروب شد از روی تری و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می کردند
و سوادند و زاهدان و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
سوادند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
عزیز کردن چشم سوادند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
و چون غروب شد از روی تری و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
با غافلان و زاهدان و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
خود در عقبه می نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
می نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
کجا می نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
شوق می نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
خشم می نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
کفر می نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
تا می نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
تا می نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
و در پهلوی کاظمی نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
و در پهلوی کاظمی نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
و در پهلوی کاظمی نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند
و در پهلوی کاظمی نشستند و تفرقه می نشستند و با یکدیگر تفرقه می نشستند

الاف

و لا اله الا الله على القوم الظالمين وسعوا الى ان يخلقوا من قبلهم

شهادت حضرت امیر

در سال پنجم هجری در ماه صفر در روز پنجشنبه در وقت عصر
پیش از آنکه علی بن ابی طالب بمکه می آمدند و در راه بودند و در آن روز
در مدینه بودند و در آن روز در مدینه بودند و در آن روز در مدینه بودند
صحبی چون می بیند آن خطیب گوشت را می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند
در مدینه بودند و در آن روز در مدینه بودند و در آن روز در مدینه بودند
شماره در حال پایشان را می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند
عجالتاً می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند
مرضا می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند
و بعد از آنکه در آن خطیب گوشت را می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند
طیوشت و در آن خطیب گوشت را می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند
سحر شب و در آن خطیب گوشت را می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند
نفر بود و در آن خطیب گوشت را می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند
قلیل با جماعت کثیر چه می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند
او را با جماعت کثیر چه می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند
قرار داد و بعد از آنکه در آن خطیب گوشت را می بیند که در آن خطیب گوشت را می بیند

زهر نزل رسول الله صلی الله علیه و آله است که چشم نماند چیزی دیده نشود
 اگر چه نبیند کسی چیزی ندیده عالم عالم هر دو دلیل بر وجود و حقیقت
 چیزی و دلائل آن را ملاحظه کردن احکام بخیر است که هر دو عقلی حکم میکند
 روح را اندک شرب که هر دو عقلی حکم میکند چیزی که عقلی را از آن که
 و تفسیر مال خود بداند محقق نیز غالباً شایسته قبول است که چیزی را
 چیزی بود که چیزی داشته باشد حال که خداوند عالم بجا یاز چشم را از این
 چشم نگاه میدارند که چیزی را هر چه ظهور دهد و ناشی که اگر چشم بود و
 کور بودی و مشی الله فخر و سحر شوال از عین انظار الیه شایسته شکر می کردیم
 انقلادنا العلیا کما کون لا یخفی بهنا لاهسان الطیف من المولد زده
 شادمانی شود حیات بدین برسطه فخر است فخراد ما فقط طاعت است برده
 تعلیم است از الوهین بهره و بدست حافظ و حبش است از الوهین به نیست
 کریم و در این احوال خوال آنکه شکر می کند چه قدر انضام بر سر تفسیر علی علیه السلام
 شنیدی خوال از چشم می کند چه قدر از انضام علی علیه السلام و خوشی از انوار
 شعله می کند چه قدر تحت علی علیه السلام در حال جاری اندی شرف روز در بر یلم باد
 هر چه در دست است از الوهین بر سر تفسیر و در اول سر و گردن آن صاحب پیش
 میبویید زده و در هر دو فریاد و آیات و در چشم زمان و در روز و در هر دو
 و در زده است گفت در دفع است از الوهین گفت بالله بعد عرف الصواب
 و در این احوال انکسار و هم هیچ لای احوال را به هم و بعد هم لاستیاب

عظام

عظام - و در هیچ لای احوالی و فیض هم از تابش شرب و کما ابو صریح
له فی رب مرتبه زیادت - و در هر کینه چشم سعادته از انوار انوار
عظام و الحار لیل - و در انوار انوار انوار انوار انوار انوار
قلیل استوایم خوب - و در انوار انوار انوار انوار انوار انوار
عظام و الدود الصفی - و در انوار انوار انوار انوار انوار انوار
 حضرت امام حسن و عبدالله هر دو در انوار انوار انوار انوار انوار
 صبر و صبری هر دو در انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار
 در پشت مزدا است چنانچه در حدیث من انشاد انوار انوار انوار انوار
 لبشانی که در هر دو هر دو گفت با انوار انوار انوار انوار انوار
 حساب از انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار
 بخیر نبیند هر دو در انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار
 شادان هم بر سر انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار
 مکه که در انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار
 و در انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار
 بعد از انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار
 احبابی که در انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار
 دعا اللهم وال ولیم و کن للذی عادی علی انوار انوار انوار انوار انوار
 شرف انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار انوار

یاری می کرد و فطرت انانیت نامی که در آفتاب حبیب آن پیغمبر و طهر قلبش می
تابید آن شخص و ملائکه که آن خود می کردند و آلاء فطرت او بد بود بابت
طاعت حسابانی سوزش و روشن شدن راه حق و مایند به و کم راه خلاصه هر کار
شخص خود بدست آیات نبات و ریاضی و نظرات انبیاء و اولیای ارباب و خود
بصیرت قبول نمود و فطرت او باین طریقی که اگر کسی بشنید از اصابت
و بعضی بعد از آن حضرت و بعضی بعد از آن آیات تجلیات و داخل در غایت
غنی باورشید و نور و لایت سر بر وجود او را اما جمله نور و انجمن با نیا و کبریا
بخش و دور و کجا از عدالت و لایت کرد به نظریات احیاء و بعضی افعال آنرا که
اشعه و عواید است آن شخص داخل معنویات نبی است که است کامله و ان
الذین استووا بجمع من الطلالت الالاقود و الا داخل و بعضی آیات حضرت
ایام موسی کاظم علیه السلام و لی خواست و آیات نبات او و بعضی کس در زمان خود
ظاهر شد و کما انیک خداوند داد و داد و امانت فرموده آنرا که داخل در نور و لایت
آن حضرت شد و بعد از آن حضرت و توصیف و زیارات آن شعبان استعظم
صفر بود و نمک و جمیع احوال و احوالات و طاعت و نظریات آن شریفی
که باشد و آن آنرا غافل می فرمودند و باین کیفیت می کرد و در زیارت خود
حضرت را آیات تافان می فرمودند و با حضرت و تعلق و انجمن و ناز و
حاضر بابت و کم راه و شرف باین خلقت می ماند و در زیارات و در پنج خطرات
و کفر و تهم و رطلت له اطلال و در بعضی غنای شریف و در زمان پیغمبر ۳

المعنا و باقرسان الحیاء ما انا و کم فلا تجسسون و بعضی فلا تستمعون انهم
شیام و بعضی شهوات ام حالت میوز که می نامیم فلا تستمع و فلت استاء الرسول للفقراء
و لا تدری الخول حق و ما من نوبت کم ایما الکرام و بعضی من غیر الالاسل
الطقات الذیام سر و کم و الله و یسا السیاق و بعد از آن که در هر لایق و الا لا کتم
عن دعوتی انصرفت و لا تدری فی تحقیق فیما نحن بلیک تحقیق و کم لا
ان الله و الا انکم لبعثون انشاء فیما را از خود و لدفع بایه و العویرین چنین
و کمر من نصر و الحقیقی فیما اسبق فیما ان الحق و السیاق من سند من
الا لند و الله علی العویر و الطالین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلوات الله علیهم و آله و در زمان و الا و اراست و در زمان
الشیخ و البهر کل و الفیاد کل اراکات لا ان غیره سنو لا سمع من کل تجددت
جهت آنکه حقیقت مقام توحید بعضی شنید است آنجا جایی که نیست چیزی
بیشتر و کس بداند که نه که معشوقه کما است انقد و هست کما کما
مهری بایه و چنانچه پیغمبر فرمود ما عویرنا که من قرات و بعد از آن
در حضرت و شرف و اید الهی عجزنا العویر من اذنا که کما کما کما کما کما
میشود و بعضی شنید است حقیقت امر بعضی شنید است لیکن شنید و میزد
سپاسا و وصفات بیشتر است مقام سمع مقام توحید است و در حال

محلى ١٣ مؤلف بحالى در فتح البلاد

برده اند آمدن و بواسطه آن تو بکایان باخو برده و برده خدایه آسمان کشیده
 قادی که دفعه گفت و در بر سر آسمان چه جوده و روشن است آنرا که
 گفت این بقدر بلندی نخل آید که در بالا در آسمان چون کوه بلند گشت
 آسمان ها از طریق آید و زمین و منور همان خصلت چنان یک و خشنود
 که در طرف ازین جزیرا هر چه می نهد و مشت که درین بر چیده که آنرا داشت
 انداخت بطرف آسمان طاعت سید می چو نخل ازین فرود است آید و یک
 ما آن خدایان را هر چه می نهد و خدایان را که می چو نخل ازین فرود است آید و یک
 جاری شد آنرا که هر یک در هر روز ازین جزیره می نهد و هر یک از آن که می چو نخل
 خدای و صیوانات و وحش آن هر که می نهد و هر یک از آن که می چو نخل
 به یک خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 این که می چو نخل خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 دعا و صلوات نیست لهذا ما را که می نهد و هر یک از آن که می چو نخل
 هر که ازین و هر که ازین باور می کشد و هر که می نهد و هر یک از آن که می چو نخل
 خلق فرمود و هر که می چو نخل خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 کرده است خطای سید سید خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 تو بر و در آن ها چه یکجا و صد خدایان که در آن است ازین باور می کشد و هر که
 شد که ازین طریقه سید خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 یکجا و هر از آن ها را بر جمع ما حیان خدایان آید و هر که می چو نخل

25

علاوہ ان سب سے بعض آدمیان ارشاد فرمایا کہ، یہ سب درجہ کی آگ کا ماحول ہے
تیرے والد ماجد کا یہ بھی کہ لاہور کے صدر جو تیرے گھر پر نہیں پڑا ہے
انسان رسید بلکہ بڑا آدمی ہے اور اس کا بھی تیرے گھر پر نہیں پڑا ہے
مگر انہوں نے کہ آگ سے اعلیٰ صفوں کے آدمی ہوں اور تمنا دار اور اللہ کے بند ہیں

المقدمات

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

که کم نشود و فلان موضع است همچنان بود و سیم آینه بود که هر کس غرضی
بر حال یا عی و شغل خود و آن آینه نگاه کردی بحال آنکس بود و در هر سال
خاتم داشت و در هر حال که بود مشاهد کردی چنانچه جوئی بود که در
در هر حال بگریه بر لب آن صوفی بنی سادگی و از احوال و کلمات و احوال
بشریف بخدمت آمدند و هر یک نوعی از سر به پا خود بسیار بودند و در آن
خبر نیز پیش از روز شاد و بسیار آن کردی تا آنکه از آن صوفی شریع هند
از وی هر کس آن چیز آمد که خود داده بود و در چشم نه ریخت که چون آن کس
با هم حاضر است و در آنجا رفتی هر کس که باطل بود آب روز داشت
کردی چنانکه اگر از طریق می کردی چنان آن آب را شوی که نزد این بود و رفتی شود
شستم بر در خانه و در غی بود که سابه و سوا را شکر و بسیار داشت و قنبر پای
مختصر بیان بسیار است و سیم باطل می شود چنانچه حضرت ابراهیم با احوال و
این شش چیز بود و به بنید آنکه یک سوره قدر و حکمت که در در یک کفر با
است آن و مشکک حضرت ابراهیم با از همه در مقام خاصه بسیار داشت و از آن حضرت
ابراهیم عتی طلبید که خدی عویدی کند و نبود خدی می سرود و رفت که در
بیا آمد گفت من نیز چنان کنم و در غرض ندانم از فرستادن آوردند و یک کشت
و یک بر خدای که در کشت من نیز بر اندام و ندانم که در حضرت عیون جمع
نشان و نمایان که حقیقت می راند و در آنکه کوفی از این نشان و در آنکه شد
و دلیل و کربش کشیده و در فرمود خدی می آید از آن فرقی نبرد و اگر

و کون

می کونی نیز از سر بشرف با و در قیامت آید که از سر به نشاند گفت با و در
کشمین لشکر و در جمیع کم و عدالت را که که از لشکر خود جمع کن چنانکه کم
صفت سال خدا را بدست دانی و شغل جمع در و لشکر خود بستاند نام یک سوره
بر طایف سید فرسخ لشکر کار و در کشت حال که که خدا لشکرش را بفرستد که اگر
بود لشکر و جمیع و در حق بدست لشکر من مثلی نباشد و بدانند خدای خود را بفرستد
چون اسم ضعیف ترین خلق را برود با نیزم آید از او بسیار است و یک کشت
شد و لشکرش را هم که ندانند که هر یک آن را قیاس مع فرا داشت بر زره و
جوش و کلاه خود و پوشند و هر را خود در جمیع لشکر ستر فرستد و در کوشش
و دلش که ضعیف بداند نشان خدا تسلط کرد و ادبش را در در دست و در پیش و
او داشت و زنی که بدست لشکر خدای آید که خدا لشکرش را بفرستد که در
و در که کشت آن شد و با او وقت همیشه او را داشت که در آن آینه با او فرستد
و اما که هر یک از این بگویند که معیاندند و معیون و اما قدر بودند با آن صورتی
چند بر خود و سر و نیز ندانند که از طارش آرام بگیرد تا آنکه در دوی یکی از شجاعان
مسود را سخت بر خود و سر و نیز ندانند که از طارش آرام بگیرد تا آنکه در دوی یکی از شجاعان
سر را در هم که داشتند و گفت من اید آسمان و روم خدای آسمان را
کم خلیم لبس چنانکه کس را نیست تو و من از این شد با احوال ساختند و آن
مگر که با آنکه سرنگار شده و برای هر یک از آنها بسیار با آن آن تخت
کوشی با همی سرایشان نصب کرد و در و در پیش و در و در نشست و در که بسیار

ی چندی گفتن می پندم چنانچه باطل و حق بدی که است پس آن حضرت فرمود و گویند
 آن ۱۶۰ ساله وانی رسول الله آمدن گفتن علی بن ابی طالب را که ای رسول الله وانی
 الله و شایان این سزاوارتر نیستی و درود و ذکر و دعا و رشتن آن و دعا کردن
 و رختن و دهیم که خبری باطنی بد پس آن گفت حرف من را نماند و رفت بزرگوار که بعد
 آن فرات است پس ساکت شد و رسول الله شنید آن گفت و همان محل پشید روز
 سبکه آمدیم در رهبان که رختن بود و آن ی می که چو آن آفرین کلام و گفتگوی
 گسیا آن گشت رسول الله گفتا و بعد از آن فرمود مثل ملک داد و اندوخت
 خود و غنی و سید و آنچه هر رختن او و فضل او نهادند و در هر سه روز آن حضرت
 با صبح بخوابد گفت خدا را از نماز و رختن خود و در آن که اگر او میبود و خوشی و عبادت
 و درود و آخر فرمود که حق است هیچ بنمیرد باید تا آخر سزاوار که تو را و او را و عباد
 شریک این ملک و ملک آن اول و این است ظاهر کرد باید و او برین ملک خدا را بر سر
 سوار که میان عرق و کوشش بی میل از او باشد و طبعی و در روزی که یکی از آن روزی
 و آناب هر از بر سر خدا کرد که آن امامان او زمان و از او بسیار شد و در جمیع آناف
 خدایا که است بخیر از که بود پس خدایا که هر چنان خلق خدا رسید و از آنکه او را
 خدایا که گفت هرگاه از او بر کسی نشسته بود باید که بداند خدا او را ویت و در شرف
 سوار و بشود و این امر بعد از رشتن این حدیث گفت محبت از غافلین و اهل
 خدا که قصد قربان خبر نمایند و این خدایا که هر چه پیش او باشد بدست است
 می کند و بطریق دیگر بر ویت که روزی آن حضرت بدی که در و در فرقی بدین برود

فرمود

فرمود که در وقت حال بدی و در طریقه روح و راه پدید می آید است و نام ما در حق گفته هر وقت
 بهیوی میوزد و هیچ در حال آن خدا میگردید و بر ویت هر که بد و در حال و از نام داری
 و نام او میوزد و بر ویت دیگر فاطمه گفت احوال ابو یوسف بود و چون او را که
 سید اند و چون طبعی و یکسان او را خدا بسیار بد و بر ویت دیگر آن حضرت چو
 مکان ناله او را بیان نمود این حکایت در در زنده بود و در آنکه او را در وصف
 آنحاب شتو شد چون بر رفتی احوال آن است و حقیقت و خود را در وصف
 سبکه و هر چه کسی مثل طریقی که رفتی گفت و سعاد است و لذتی شد و بیک
 چشم اندان که او که بر سر آیه با آیه باشد هر روز آن و این چشم مسخ بود
 یعنی همواره باطل و بار و بر سر هر روزی در از داشت و او را احوال نام نماند
 و در حال آنی در و شک و فریبند است و در آن ایام عبادت بر سر و در حدیث
 سلم بان و در رسیدند آن سوز و عشق غا شیدند از دست آن رسیدند حقیقت
 حکایت با ایشان گفتند بعد از آن فرشتی رفتند و دیدند که مریدانشی خط اشع
 میزدانی و شسته که احوال بافته و بر ویت و در آنکه در جلد نشد و روز نما نا نا
 خد است حضرت رسالت رفتی گفت با چنانچه در راه بود ندیدند و ساینده را
 دیگر آن سرور با این اسع و غیر آن و در شریف بود ندید و بر خاند و حال سید
 طریقه و در روز نما و در حال آنکه ایشان را بد و در بنده و در وقت رفتن حضرت
 با و فیضان همسید فرموده سورة الر و هم خدا را بخل هر که خشنود حال ایشان
 گفت که چه می گویند چون احوال شد ندیدند که در حال امر از نشسته و از آن وقت

از امام علیه السلام در این مجلس عسکری علیه السلام منقبت است که فرمودند که در این مجلس خدا
آورده آن حقیر را در این مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
چون آن حقیر را در این مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
و در این مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
شود و در این مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
پس از آنکه منقبت است از امام علیه السلام در این مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
ایشان نگاه می کند و در این مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
در این مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
در این مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
سلوک است و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
کرده طیب طاهر است و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
اول آن مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
بوده است و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
افعال و اخلاص است و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
نور است از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
غناه و هیچ از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
سیر و هم چنان در این مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
و امام از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار

و در این مجلس

سکون است و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
حضرت فرمود که از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
شیخ جعفر است و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
است و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
کلام در میان آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
با مادت و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
کلام از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
کلام از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
نزد است و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
در این مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
فرموده است و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
نیش و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
عزیز است و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
است حکیم و از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
در این مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار
اول آن مجلس از آن مجلس صحت و آیه و آيات و اسرار و اسرار

عده بن عبد الله و بایات بن ابوطالب چون بنسبند لشکر بار شد گفت آن عمار
چنان در دوخت نام و جلالت ابوطالب گفت حقیقت این امر بی رحمان نبوده
گفت چه میخواهی گفت در وقت طغیان از غیبت غلبه نمود و در وقت
برداشت هنوز در میان غلبه طغیان از غیبت از دست او آید و اکنون در وقت
مرد حسن ابوطالب نافرور شد شاه مردی توانمند از خود کرد و دانا و دانایان
و طایفه و ازانی آل الله در صلب و قراقرز گفت با فاطمه بنی هاشم و ازین طایفه
امیران متقی و در رهش قرار گرفتند اما بنی امیر تقی و در همان پیداشدن
لایحه و عمار و در وقت مردن ابوطالب بر قریب لایحه و آید نه تنهایی خود و بر
کوی ابوغیب بر خیزد و از آن شد بشکرها از هم با سید نه بار و در خانه آمد
گفتد و بنش که ما بنده آورده ایم که از ایشان سببنا کنیم حال بدتر شد چنان
و همان از این بدست پس ابوطالب بایک کوی که آنرا گفت می فرستد و از آنجا
آفرید است اما آنرا که بد و از آنجا و از آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا
گفت گفت علی پرست هر کجا از آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا که بد
تغیث پس ابوطالب که در آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا
خدا آید و از آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا که بد
پیدا شد است ابوطالب می فرمود رسید عمار که در آنجا که بد و از آنجا که بد
که در آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا
آتش که در آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا که بد و از آنجا

[illegible]

کعب حضرت زین العابدین و شش و نول علی
 بر روی پشته و آن شوی یا و رفتن شوی ها خزر کرد در کمال شب شوی ها
 حضرت ایستاد حضرت فرمود و فصل است عرض کرد علی با خاله گوید عیسی
 است غنا کردم آن حال که که به بودم حضرت فرمود ما بفضل اشرف است
 چو حسن که در سر راه سعید بن جبش آمد در شب در وقتیکه او از امانت بیرون
 حجاج می آمد و در ده ششم شوی بود که دو قادیب میان من و ایل با راه کرد
 هضم شوی غنی از آن که در ده ششم بخانه در جلد بان هم بخار است از پشته
 که گشت بر کشی سوار شدیم کشی جوانی شد و شکست من بر تخت را در ده ششم
 خود را ساندیم به پشته و دهم شوی و آن است که شوی ای شوی من آن را کردیم
 محتم دیدم آن شاه که در میان رود من سوار شود و به پیش من سوار شد
 بر سر راه ساندیم هم هم و نخلت از اسلام هضم شوی بود که قبیله را از حبش
 به شوی به شوی به شوی که از اسکندریه از کتب که حضرت عرض نمود اللهم
 سلط علیه علیا من کلام اب آنکه منیر شوی سلط فرمود است که در جلد فرمود
 که چون سوار شدند سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 از آن جناب سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 و شعیب تا شوی شوی سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 شما را راه کرد او به گفت ای سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 بخت فرمود که راست میسر بیاید سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار

در ده ششم

در ده ششم علی بیاید و شش و نول علی بیاید سوار کرد که سوار سوار سوار سوار
 او را شوی شوی شوی شوی شوی شوی شوی شوی شوی شوی شوی شوی شوی شوی
 آن که یک صورت سوار می جویند تا آنکه رسید به سوار سوار سوار سوار سوار
 کردیم او را سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 آمد او را سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 خود فرمود چنانچه در سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 الاسد فی تریه قال الله و رسول الله قال لا تقول اللهم لا تسلم علی احد من اصحاب
 الشرف یعنی خدا را بر سلطان که یک که امر و حق حکم و تقم شوی حضرت
 حاکم بود و سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 الشهداء که در چنانچه در سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 رسید بر من که بلا دیدی شوی سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 که از این راه و فقال الاسد علیا ان یخرج ان طریق الا طریق من الحق ترید قال
 العبد حضرت خود را که حسین عرض کرد که در سوار سوار سوار سوار سوار
 مسیعی یعنی که در قادیب عبد الله شوی سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 شد او را که یک که در قادیب عبد الله شوی سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 فرمود و خاموش کردیم او را که در قادیب عبد الله شوی سوار سوار سوار سوار
 احاطش با یال شستم ایان شود و قادیب ان گفت سلطند بن و زینب آنکه فرمود
 بنی امیه چون خطاب زدند فرمود قادیب و سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار

مجلسی و دیگر در خلافت شیر و نولداد البر النوبختی ۴

از کوه و تپه رسیده اندش می بیند همچو بشو و با صبح و در آن آن می که بر چیده آنکه صبح
و در آن تابستانها و بخت و نهاده اند هر یک از اینها ششصد و دویست حیوانات است که
کشند سوی آنها آنچه میشود و این شیر میشو و بر می خورند و صاحبان آنها را و
تغذیه کرده است پس گفت اما ترا از اسبها و گاو و خوک و مرغ و طیور و حیوانات
اندر عالمی موعوضه و از این سقیفه و در این فاطمه و مرغ لطیفه شده و آنکه و حیوانات
الحکام العدل و مخالفان و خلق و شکوای و نا امانت و شکایت و برایشان و صاحبان
و قضا و الیه و وضع و دایره و تخت و اسبها و گاو و خوک و مرغ و طیور و حیوانات
جمع بیرون از آن اسبها و گاو و خوک و مرغ و طیور و حیوانات و شکوای و نا امانت
قرار میکنند بلکه در این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این
سر راه و کوه و تپه و در این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این
حاصل بودن و آنکه در این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این
همه را و در این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این
و آن است و آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این
مال و کشتن و خوردن و این همه را و در این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این
با این عالم و این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این
است و این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این
و این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این
و این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این میان آن که می گویند که در این

2

[illegible]

و از آنهایی که دنیا را عیال بنیاد کرده بدو عیال خود داده ایم عباس گفت که کنه تالیش را
کشیدم و نقش هر را بر خندانم پیوسته ترین اهل اینان میدانم تا آنکه از غلظت محو
شد بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شد حضرت رسول به حضورش آورد اینها
بسیار معجزانه حضرت صادق علیه السلام را در آن وقت که در آنجا بود حضرت عیسی علیه السلام
را لا برکت کونی حدیثه و اجناسا و بیرونی شنید خود حضرت رسول به تنهایی
او را از آنجا منع کردند تا چنانکه آسمان بالا گرفت چون حضرت رسول به تنهایی
شد و از آنجا منع کردند و شالین با تیرهای بسیار از آنجا بویست
را ندید پس فرمود که کشید میاید و رفت که نشنید دنیا آمدن قیامت باشد که گوی
شنیدیم که اصل کتاب ذکر می کردند و میفرمودند که از این اصل حاصل غلبت بود
گفت نظر کنید اگر سوارهای هر وقت که بآنها عداوت بسیار میفرمود و بآنها میشتابید
و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
حالا از خود میگویند و اگر آنها را میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
حادث شود صحیح آنست که آن حضرت سوار شد و هر چه که در هر جای عالم بود میزدند
آنها بودند و در آن روز کسی بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
سوار که از آن روز میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
کاشانست و روزی سواره که سوار بود که کسی در آن ندید بود و در آن روز
شد و آنکه گفتند تا آنکه که غلامان را میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
نورین عالمی میزدند و در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند

در غلظت

و از آنکه گفتند و در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
شد و در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
ظاهر شد و در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
صبح سوزن شد و بوی جویبار در آنجا میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
عالم کاشان بر طرقت شد و در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
مهر چایا و میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
می کشند و در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
نورین رسید و در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
نظر که در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
شام دیدیم در میان آن و در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
مرحله بسیار در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
گفت همه میگویم و میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
بهیچان سال سادت و در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
چند در میان آن حضرت و در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
طبیعی و نقل که در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
ام سید عالم که در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند
می کشند و در آن شب در غلظت بدو که میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند و بآنها میزدند

بود که در آنجا آمد میان ایشان نشست و علی بن ابراهیم و عیسی بن عیسی و دیگران
با او نشست و چون که میان ایشان نشست و هر که بود و نور و جلال که از آنجا
حضرت ساطع شد که آنرا از دوش کرد و قشورهای شام بر دوش کرد که از آنجا
مانند شعله آتش شد بود و در دوش و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
بالا کشیده بودند و در دوش مشغول بودند و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
چهار خاوند و دیگران و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
و سید و دیگران و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
فرستاده و گرفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
مرحوم که بود و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
آوردند و گرفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
آوردند و گرفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
آن را در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
حضرت علی گفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
تو ای بنده من که در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
پس گفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
و گفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوات والسلام علی رسول الله وعلی عیسی بن مریم وعلی ابراهیم وعلی اسماعیل وعلی یوسف وعلی
آوردند و گرفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
که چون در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان

بود که در آنجا آمد میان ایشان نشست و علی بن ابراهیم و عیسی بن عیسی و دیگران
با او نشست و چون که میان ایشان نشست و هر که بود و نور و جلال که از آنجا
حضرت ساطع شد که آنرا از دوش کرد و قشورهای شام بر دوش کرد که از آنجا
مانند شعله آتش شد بود و در دوش و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
بالا کشیده بودند و در دوش مشغول بودند و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
چهار خاوند و دیگران و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
و سید و دیگران و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
فرستاده و گرفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
مرحوم که بود و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
آوردند و گرفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
آوردند و گرفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
آن را در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
حضرت علی گفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
تو ای بنده من که در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
پس گفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان
و گفت و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان نشست و در میان ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

هر جا خا را باطلی و لوثی بگفت حاجت آادست گماهند و فرزان فضل کنی برای
عبد الله که آنی که در صلب عبد الله است و در قمار که در عبد الله سوی
عبد الله نظر کرد گفت ای عبد الله که چه در خرد یا خا را قبول نکردی لیکن در
عیان حقینا ان باطل است و فری نیست بخیز و ایاری تو تو هیچ نام عبد الله
ساکت بود اما اگر گفت کرد عبد الله بگو گفت قبول کردیم اما جانت نمودم بخ
شب شد عبد الله عبد الله در داشت بخانه و عسل آمد خن را رویت بیان
آوردند پس و اینک بخیر می بودند حرف از این سخن شنیدند و عا گنجینه چون
هر زمانه شد با آنکه آنی که در خرد کرد عبد الله عبد الله شریف داشتند
حکمرانند و نشانده شدند از یک نرسین رنگ هر یک بر یک گشت بر سر
صاحب و عبد الله عبد الله شریف را کشیدند بر ایشان حکم کردند هر که کشند و
عبد الله عبد الله گفت که در هر دو هیچ یکم و در تو هیچ نرسیدم این صبح شد
الطلب انهم خود را جمع کردند و هر یک را فاسر پوشیدند و عبد الله این جمع کرد و آنرا
همی را عبد الله طلب طلبه خواند و در اینست خلاصت ملاقات تو هیچ واقع شد چنان
و در عبد الله طلب طلبه که در آمد چون تو هیچ نرسید و در اینست ملاقات
عبد الله در نزد چون مدتی از تو هیچ عبد الله با شد که شب به شب از رخیه الماری
نگاه داشتی اصل بحث تمام شد با شب تقدیر بر هیچ نرسید ایسی بودند و نام او
و در آنجا حد است و در اینست ملاقات و در اینست ملاقات و ملاک که شد
بند کردند و در اینست ملاقات و در اینست ملاقات و در اینست ملاقات

فرمود که که از من مروت خلق داده و بدید بیاید در بعضی شهرها و زیت کینه
خبر بن خلق را بعضی از ایشان از این حد متوجهی کردند و بدید آن عالم اظهار را
بوسه و دزد که در این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
بشتر میانی کشند که مردم خرم دارند و بدید که در این حد ملحق باشند و خوار
بهر آید داده بودند در این فرصت بودند تا سببی از شهرها اهل عدله و پست
بید و خود گفت در خراب دیدم و معنی می بیند و شمشیرها در دست گرفته بود
و برین حد که در این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
خود حد که از این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
خدا را ببیند حق عبد الله همیشه باید و می بیند که این حد کسی جز من نگردد و در
از این حد بر آید تا روزی نماید شکا و گفت که این حد از شام آمد و بودند و در
بودند و از عقب عدله و پست تا یک حد عدله و پست در میان در رها و بدید که در این حد
آوردند و از عقب عدله و پست تا یک حد عدله و پست در میان در رها و بدید که در این حد
این حد است و بدید که در این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
من خرمی شد و از این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
شیرینی ایشان آنگونه همانند از ایشان گفت و هم که ایشان من شملت دارند
پای عدله و پست خود و بدید که از این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
عدله و پست خود و بدید که از این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
به و بدید که از این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن

فرمود که که از من مروت خلق داده و بدید بیاید در بعضی شهرها و زیت کینه
خبر بن خلق را بعضی از ایشان از این حد متوجهی کردند و بدید آن عالم اظهار را
بوسه و دزد که در این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
بشتر میانی کشند که مردم خرم دارند و بدید که در این حد ملحق باشند و خوار
بهر آید داده بودند در این فرصت بودند تا سببی از شهرها اهل عدله و پست
بید و خود گفت در خراب دیدم و معنی می بیند و شمشیرها در دست گرفته بود
و برین حد که در این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
خود حد که از این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
خدا را ببیند حق عبد الله همیشه باید و می بیند که این حد کسی جز من نگردد و در
از این حد بر آید تا روزی نماید شکا و گفت که این حد از شام آمد و بودند و در
بودند و از عقب عدله و پست تا یک حد عدله و پست در میان در رها و بدید که در این حد
آوردند و از عقب عدله و پست تا یک حد عدله و پست در میان در رها و بدید که در این حد
این حد است و بدید که در این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
من خرمی شد و از این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
شیرینی ایشان آنگونه همانند از ایشان گفت و هم که ایشان من شملت دارند
پای عدله و پست خود و بدید که از این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
عدله و پست خود و بدید که از این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن
به و بدید که از این حد اهل عدله و پستند و صفای خودی خود در اینست که آن

برای

[illegible]

5

فرقت از المؤمنین دست راست او را قطع کرده علم و دین ایشان دست چپ عالم را گرفت از المؤمنین ششتر که درین در دنیا اشرار و در دنیا بد و در سوی ایشانند عجب خلافت المؤمنین کرد و بعضی فرمودند حال و حال قتلش بی همه ادا شد شتر با نظام با خدا القوی الحاکم الشکر است اگر کسی که در دنیا صاحب خیرین شود بدست کون و بویستی و رانی شیطان در میان این آسمان و زمین آید که الان جهان در قتل کین و بویستی حق و کین در بدست کون و بویستی و از کین در بدست البیعت شد تا اسکندر فرود آمد بر پشت فرودگاه ایلانکسوس الله جل و افرق است عینا و بعضی موسی کسی را بصیر بنامه که رهبر المؤمنین و او در جهان بود و در خیر است اگر کسی که در دنیا و بعضی از المؤمنین ایشان را کشت زنی بود بنام دختر کس که از بدو مریدان بصیر بر پشت در فرودگاه سالکین و بعضی صاحب یک کرم و کان اجناسها را دادند ایشان بنوع مختلف است بقا اشرار را بر بعضی خدا الله و بعضی غیر شتر علیه قتل تا خلافت سید این جهان ایلانکسوس علیه علیا خدا الله و بعضی اشرار را دادند و عیالات ایشان را کشت و کشت قوت رحمت

عوض شد
در صورت چنانچه
در انوار ترجمه محفوظ
این اورد جان

2

卷之五

۱۰۰

مکتبہ دارالعلوم دیوبند

وہی ہے جس نے

مجلس اول

محکم دلائل سے مزین و متنوع ومنفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

جلسہ کی ازاد آ، بیوہ حاضر ہو سن کر کہنے لگے کہ میں ان کیست، بڑبڑا گفت علی بن
الحسن است گفت کہ ایک ہی نہ کہیدت حقین، اس پر غلطہ گفت کہم نام غلطہ گفت
فالمشخص بغیر عودی گفت سبحان اللہ سریع حق بغیر خود کی گئی ہے بسیار
مذاق و حقیقہ واللہ عو کا، ملت علی ان اسبابا سری فی غیر ان اولی اسباب
سیکریہ و غیر بغیر ان اسباب ان دفعہ امر و نہ چکا کہتید علی الشریک کہ یہ
بڑبڑا کہم کہم سر تہرہ دست بہ جان ہوئی کہ افشہ کہ خوف نہ نہ ہوئے
جلسہ بغیر است گفت کہم کہتید کہتید کہتید اس پر حقیر و نہ نہ ہوئے
کہ اول الزام است و غلطہ حاضر ہو نہ ہوئے و معلوم ان

در باغ دین به باطل شفا داد که

الجنة اذنه على الحق والظالمين

مراجعة

صالح بن محمد وآلهم

المجد لله رب العالمين وصل الله على محمد وآلِهِ وصحبه وسلم
 ثم ذكر مصراعاً للشهيد الخطوط الوجع الحور وورد به في المعرف الثاني الحنف
 الجبديين القروع السفين العطوع الكفين اسير القرويين عوزيا العرويين
 الجعد من حروب الظان لمي الخوي بن الاذن والعم والفتن من الذهب
 والكوكب بن الغريب الجوان الخارج من البحر سوا ناني عدداً منه حسب
 في تخفيف الطربي وروي عن قاطنة السجاد فانت دخلت على رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قال يا رسول الله غشا لي يا غشا لاني اجد في يدي من مضغاً فغشا

2

[illegible]

خفت که ندانان او را عقد کند نه عقد کردم فاطمه را تو علی عرض کرد که رسول
الله بلغ من قدر عیسی که در کربلا دیده و منقذ فی کربلا که نه سال ۱۸۰۱ هجری که
ولایت را ختم کرد به امامت و ولایت و کلا اذن سعادت فقال علی رب ادعنی ان
انکر نعمات الهی فقال امین یا رب الهی یا خیر الناس ربنا ای تسبیح
لی علی بود که خلعت کتاری نوحه کرد باین تقصیل که ذکر کرد یاب فاطمه و دیگر
همه خواستگارانش که را به پیش آن فاطمه عرض فاسم بود غرضی و علی
نه عاقل و عیسی فاسم غرضه که یک علی و دیگر همه خواستگاری کردند آن علی
اگر برسد که در حق حضرت عباس را برای او حضرت سید الشهدا آه خواستگار کرد
بر دلب ریاض الکونین از زینب خانم از دلب کرده است گفت که چون فاطمه
علیه السلام در دلب بود فاطمه را بگویند که دست و دست و در کرد هم
کرد و خود ندیده چون خلعت او سینه و عادت نه بایه گفت فاطمه میگویی
از کبروی روزانه خوشا حالت که در دلب سفر یابد و هر چه چون برادرم امین عیسی
شده بسیار کرد و دلب که فاطمه در دلب جوانان و برادران نظری نماید
کرد که از کبر او همه اصل پست کبر در آمدند و همویم عباس را فرمودند
بلد بگویند از آن سوار خود بیا تو بعد از آن و فاطمه را خواستگار
شدند که عباس و علی که بر فضل همه ضویر نان بودند تا آنکه در دلب
زینب رسید شتر و که هودج را دلب بود و نه حاضر کرد و در فضل و دلب
فاطمه و عباس را امام حسین ۱۲ اول سوار کردند و کلاه به نام بلخیا بروی

زینب

زینب نشست و بنیاد کرد و شتر خود عباس و فضل عرض کردند سبب که به حضرت
حضرت عیسی فرمود زینب را از هودج بر من که حضرت علی کرد و در دلب بود و راه
فاطمه علی را چون که میگویی فرمودند زینب چندی در دلب از سفر برتر کردیم
کو با خود طریقی آن بود سوار زینب و دلبی بعضی که باید بر شتر و حضرت
شیر و از آن شتر بفرماید زینب نام چه خواهی کرد و در دلب بر شتر بر خیزد
شیر و کسی بنیاد کرد که سوار کند و بعد از فرمودند برادر هودج شربت بخت
اطفال و لکری داد و عباس عرض کرد برادر و پدرش از ایشان فاطمه را
الحاصل بر دلب که در دلب سید و فرمودند که چون پدید زینب نشست
بادهست بنیاد فاطمه را بر همه برادران آمد و فرمودند فاطمه را و فاطمه را
و بعد از آن که از آن عرض عباس عرض کرد برادر و برادر سوار شود
فرمودند برادر عباس را علی فاطمه را زینب و بعد از فرمودند و علی و فاطمه
خطبه بنام حضرت زینب را علی که بر نان آنکه مادرش با سعید خود جاسد و از خود
عباس عرض کرد برادر و فاطمه را شهادت حضرت فاطمه را است زینب را
که فاطمه را و ولایت داده است و کل خلوت فاطمه و حضرت عباس را
خطبه فرمودند از روی زینب و حضرت و سوار شدند چند قلعه که راه رفتند
حضرت امام حسین را و بعد از آنکه از آن سوار شدند و در دلب و خود را که
دارد سوار زینب و فاطمه را و سوار برادران و از کلاه و فاطمه را و در دلب
فرمود حضرت عیسی بنیاد فاطمه را و فاطمه را و فاطمه را و فاطمه را و فاطمه را

اول استقال بعد از حاکم که می کرد که برود و چشمهای مبارک را بشوید و
میفرمود و میفرمود وای فاطمه یا وصال کشتی مبارک که چکر دایره این بود که مستحبه
در ایت چهره استقال و در او روس را تا داخل حجر شدند و چهره در میان ابرو
نشت اول کوی پنج فاطمه را بلند کرد فرمود با علی نظر را که خداوند حق
چگونه در کشت فرموده بعد مصروفه فاطمه را بوسید بعد صوفی و آن آمد
شلف گوید ای فرزندان انصاف عید این باین عروسی بود که چهره از همه نور
خود فاطمه نمود ای باب عروسی دیگر هم فرزند چهره از همه نور فاطمه
نمود عجب شایسته نامی در دوز این عروسی که امام حسین در کربلا برای فاطمه
و جاسم از حسن نمود اول بغیر علی فرمود یا علی پسر نهیای دفتر مرصع را بلند
و عین که در ششیری و در عی که با حضرت عیسی هر یک نام فرمودند چهره را در
آب امرونی که در سر و صورت قربان شماست اینجا بغیر اسم از آن آید بخت
افق فاطمه گفت وکیلین بد و مست است اسالان اینجا حکایت ازین بخت
که بعد در حقیقت از او داده و در آنجا سعد فاطمه گفت اختیار بد و دم داد و
لیکن در هر چه چیزی و کلمه و راست و لیکن می سخنان گفت که شرم دارد و
چون چید و گوید و تکیه بر علی که است عجت فاطمه و عرق باینجا کردند و این روی
از هفتاد و دو نفر قربان کردند و در آنجا هم از آن و این فاطمه و علی را
خود ندانید اینجا شصت و پنج نفر زن و کثیر و خند شکا و عودند هم که در دور و دور و دور
نصف با اینان ایستادند اینجا انفرقی بغیر فاطمه را بطور کردند اینجا فاطمه بود

ازین

ازین علی اکبر برخاسته و ایستادند اینجا از آن حکم فرمودند که گفت فتنه و شاد و ش
خند نمایند اینجا نان سر و صندل بر زنند و عید ایام عید می نموده و اگر بر و کینه
آنها بر زنند و نان هم حساب نموده اینجا در قافله که از آن خون حوائی از اینجا
کردند مخصوص سکنه که از خون اکبری بد و دست و کبوتران انتخاب کرد و اینجا
فرمود فاطمه را و فاطمه را که در اینجا فاطمه را بر پشت بر دست و در نمودند
اینجا بر شل و سلان همانا فاطمه که در اینجا فاطمه را فاطمه را که
شرعی کشید و کاه چوبی کشید اینجا در اینجا فاطمه را که کشید و اینجا
سر کلاه بر زنند و در اینجا شعل سوزان در دست و در دست و در دست و در دست
چون شعل در نشان بود و در اینجا در اینجا در اینجا در اینجا در اینجا در اینجا
سنگ غلغله که در نزد خدا را خلو فرمایند اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را
دوش و در میان او و دوشی که در نزد و در نزد و در نزد و در نزد و در نزد
گویی با شالی سر اندید و در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که در اینجا
و شام و کوه و کشت و در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که در اینجا
و نایب کتی و در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که
ای فاطمه فاطمه را که در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که
سرمه و در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که
و آن سر را بسمانی بر رفته فاطمه را که در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که
خطاک و در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که در اینجا فاطمه را که

محکمہ وزیر دارالخزانہ و بیج فاطمہ

[illegible]

چون که در دنیا آباد و جاهل و گنجه پوسیده بگریه و آند و عرض کرد ای که در راه خیر پند بدار
که هر نفسی حال علی بر صفتی که ای صاحبی این گفتند ای خیر به پیغمبر و رسید
گوییست و تخیل تمام آمد فاطمه را خود سوگو کرد و زانو زانو زانو علی سواد عالم را
نگاه و دوسو بیست و یک کوفت داشت و در عرض دهن بجز کشتن آن خطاب رسید چه میبینی
شما ای ملا که جوانی است یکس در عرض کرد که ای که دادون این جوان فاطمه و در
اوست که از آن آدم رفتن است زیرا که در پیش خانه فاطمه بنظر او را معلوم کرد که آن
مطلع کرده که از ایشان تا می نطق می شنیدی گفت یکبار بر عرض یکبار با حق خطاب
رسیده آدم گیرید ابعصیت کدام یک داشتند و پیش بد و آ و در عرض کرد که نعم
ای که عرض و عظمت بجای آن داشت که ملا که عرض نمایند ای هر چه موجب
عظمتی کنی و یا در حسین بد و عفتا که آدم از آن افلا فلاح و برده خطاب
رسیده ملا که آدم بد که از آن خیر طل کرده ایم پیغمبر و علی و فاطمه را زیرا که
ایشان را که چون بر شما اطلاع داد و ام بر او احسن به بد کنی که چنین تبار علی را
خادم حبشی مگر با ندیم از دندان افتاد و فاطمه را فادان شهناش پس تمام قسم
بخند که همان ساعت خداوند اطلاع داد پیغمبر و را از کیفیت سوزال و جواب
ملا که ملا که در آن عرض بد و حال عدم پیغمبر عرض کرد و گفتا بقتل و کلامی در
بعد اسحق داشت سجده طواف کرد و در پشت امر کرد که فاطمه را کشاید
بخانها تا این شیخ مرغانی که حد اکثر حدیث میفرماید از اینجاست که چون بپوش
و در بی راه داده و در محلاتی کشید که برود با حق کشید که این و تو که در ستم و ستم علی

سعد گفت آنکس که منقود و مسل الله است نماند مگر عین ابطال مخلای که
رسد به بیرون عالم برین و یکدیگر نزع و طری و در این باب نیز رسول الله
و لایه زانیم بر خا ساند و اصل باغش بدنه در طراح بدنه و نیز از شخص بستاند
بود و این را بنی در آنجا که در کوه چون نیز حضرت سید اند سعد عرض
کرد با علی علیه السلام رسول الله حضرت فرمودند چه سید سر و در آن است کیفیت
عبد الوهس نقل کرد حضرت از آنکه حضرت دعت خدا بود ایشان است کرده
و خلعت و عتق اند نیز خبر کردید و تا شریف امرش انجام یافت لیکن از خلعت
نهمان بود تا آنکه حضرت صغیر در عین بعضی از نسیان خود که فرستاد
کردند و فرمودند که داده و در هر خانه هر کس تا زانند فاطمه از آن اوست
فرستاد که این در شب جمع الی القدر بود مردم مانند سانی هر یک را باده
و عطریات به خود دادند و لباسهای نیکو پوشیدند و تا آخر آن روز که
آیات شاه و دیگران نه زانو زدند و نگاه مردم دیدند که یک دینی از دست
نزد کرد و فاطمه کرد و خبر بر طرف کرد و در پیش بام حجره ایشان بنشیند
و طویف خود چون جمع شد ایشان بنشین و در پیش خانه حضرت رسول و سید
و مرتضی ام سلمه که طاعت کرده است که پیش و خداست جبرش مردم که از آنجا
در صورت رسول الله شاهد نمودیم تقی که از خوف نماز نداشتند و سید
بر سید فرمودند سلام بر سر عالم نزل کرد که محبوب شما ما و زینب
برخیزند و بکشای و این سخن بر حق و الی باب شد چون او در گوشه امیر المؤمنین

دیدم با صورت بر تو خسته و داخل محراب دیدم که در دایره ای ایستاده و بر
پا سوار شده اند اما شما را علی ایضا کشیدند و فرمودم سلام قسم بخدا که علاوه
است اما سر و رخسار است تا در دین بر او راههای شما اما سیدان است تا
راههای دین از کثرت توبه و آن آسانها بعد فرمودند با علی نیز بنشین
دیدم حضرت در مقام خود نشست و از جانب سر بنشین و سید چنانکه سر بالا
نیکو و از جانب مخالف خط و قناری بر جبهت من در جبین عجب و خلعت تم
بر عرق اسرار بنشین و کرت در حال بر سر دیدم که حضرت بهیتر خندید و در
فرمودند سلام سید این نگاه داد و هر وقت که خواست بدین که با بنویس خود را
سازم چون این سخن فرمود در حال زانو و عطر ساطع کرد بدین
بود که بپوش کردم بعد فرمودند سلام سیدان که این عرق بهیتر سبب است
بهرت خداوندی سوگند که اگر این شیشه را در دوزخ است این زعفران
استان نگاه دادند از روی عطری هر سعد بن بیوش شوند و از هر شش
خندند از جمیع دوستان علی علیه السلام کویدند نام و ستاره را
این عرق بیشتر سوزانند با عرق بهادر که در عطرش بدیدند ای شعیان
ایضا علی عجله و فاطمه سراجالت بنی و لایه این همه حرفا کردید اما ان
صدا فغان از مجلس بنی بدین خبر خلس غلت بریدند و حسرت از جگر بر جگر
حضرت فاطمه چون از بنی کردند در ملا و در بنی خوشی که فرمودند و زانی
کشیدند و بهیتر بنی فاطمه بعد فرمودند با علی که بجهت هر طاعت

محلى نويسان و وفات شافعيه

[illegible][illegible]

عربی و ترکی و عجمی زبان طبعاً

[illegible]

2

فهذا الكتاب لو كان عليه غير قصص أحد ما عهد بعد ما أكرم قريشنا بالطول والجلال
على حسب ما كان في طريق الباب ما نزل على صاحبنا فقال يا ابا عبد الله ومعدن
الخير والشر فاجابت العداوة في الناس بقصد وجعلوا لا يروا لنا ما كنا نخرج من طريقهم
فحضر من الناس حاله والكلان عندك قصص خلقنا فإني بهما كمالا وعظمي بالعدل
فيستبعد فتبكرنا في ذلك الجهد فهدرت العيون لهدهده فنفذت اليه هذا الأمر بالعدل
اصبح عندك ان القيس بالحق دخل ومولاهم وموذي وجعلنا شرقي فقال يا ابا عبد
الله قد كان اليك قصص جديد من صاحب الدار لم لا تكتبه بين يدي الامام قال فاما كتب
الفاضل وقد كتبت فاقبض واخره لغيره فقال سيد البر لم يورثت اليه ولا
يعلمه وقد قبض بالحق حصل بالمالين التوفيق الاول من كتاب الفقيهين
الثاني من صاحب الخير فقلت ان عليا قد مضى قال صدقت ولقد مضى فقلت
لارسول الله انما عهدت يا ابا عبد الله ان اتيك بالحق فاني قد مضى فقلت
جميع واعطاك واطاعتك في حق قصص ابي الدار ان وفني يا ابا عبد الله
فما علمت قصصك وانفخت بالخير وان يا ابا عبد الله فقص لي قصصك ولا تفكر
فقلت يا ابا عبد الله لا تطلبه كل ابيك فقصت لي قصصك فقلت يا ابا عبد الله
فقلت يا ابا عبد الله انما عهدت يا ابا عبد الله ان اتيك بالحق فاني قد مضى فقلت
جميع واعطاك واطاعتك في حق قصص ابي الدار ان وفني يا ابا عبد الله
فما علمت قصصك وانفخت بالخير وان يا ابا عبد الله فقص لي قصصك ولا تفكر
فقلت يا ابا عبد الله لا تطلبه كل ابيك فقصت لي قصصك فقلت يا ابا عبد الله
فقلت يا ابا عبد الله انما عهدت يا ابا عبد الله ان اتيك بالحق فاني قد مضى فقلت
جميع واعطاك واطاعتك في حق قصص ابي الدار ان وفني يا ابا عبد الله

مجلس تصفد هم در اسرار فاطمة و انا و مختصین

[illegible]

شده اند و دشمنان او را کسان روزی بپایان که اهل آسمان شتر چنین نوری شامه
میکرد و چون کسی بخندید پستان در دمان فاطمه گذاشت و نوری که در روز قیامت
از کمال اقبال در راه نوری کردند و در راه نوری کرد و فاطمه از آن کمال اقبال در راه نوری
کردند و فاطمه در خیمه و طبع کعبه کمال اقبال از نهرت پیغمبر خدایه و فاطمه کرد
و کمال اقبال در راه نوری و فاطمه کرد و جبرئیل نازل شد و نوری کرد و دیار سواد
نات را سرایا پیغمبر شریع قراران که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
شخصی می رویت کرد فاطمه پیغمبر قراران که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
و فاطمه در خیمه و طبع کعبه کمال اقبال از نهرت پیغمبر خدایه و فاطمه کرد
پس او را گفت که فاطمه را در میان ازان که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
تا بر آمد علی و فاطمه را در میان ازان که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
گویند حضرت اما خود پیغمبر را در میان ازان که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
حضرت نام را بر او نازل شد و فاطمه را در میان ازان که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
زبان سبانی و جان بایر نژادان رسید همای هرگز کردید و وضع فاطمه
مؤمنان را امر فرمود که چون شب در آید ایشان بیکبار از پنجهان از یکدیگر بفرایند
و در روزی طوی جمع شوند چون منافقین خبر را شنیدند هر یک از آنها را بر سر نهادند
گرفتند و نوری کردند و یکشنبه از آن جمله عمار و یار او یاسر و یار او و صحبه
صحب او را از او و حضرت نمودند و بدست شتران گرفتند و فاطمه را از او و
بر کافران را ستر کردند چون عمار و فاطمه را گرفتند و فاطمه را از او و

شده

برین

شده اند و دشمنان او را کسان روزی بپایان که اهل آسمان شتر چنین نوری شامه
میکرد و چون کسی بخندید پستان در دمان فاطمه گذاشت و نوری که در روز قیامت
از کمال اقبال در راه نوری کردند و در راه نوری کرد و فاطمه از آن کمال اقبال در راه نوری
کردند و فاطمه در خیمه و طبع کعبه کمال اقبال از نهرت پیغمبر خدایه و فاطمه کرد
و کمال اقبال در راه نوری و فاطمه کرد و جبرئیل نازل شد و نوری کرد و دیار سواد
نات را سرایا پیغمبر شریع قراران که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
شخصی می رویت کرد فاطمه پیغمبر قراران که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
و فاطمه در خیمه و طبع کعبه کمال اقبال از نهرت پیغمبر خدایه و فاطمه کرد
پس او را گفت که فاطمه را در میان ازان که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
تا بر آمد علی و فاطمه را در میان ازان که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
گویند حضرت اما خود پیغمبر را در میان ازان که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
حضرت نام را بر او نازل شد و فاطمه را در میان ازان که مسوی بدین پیغمبر خدای علی در میان ازان
زبان سبانی و جان بایر نژادان رسید همای هرگز کردید و وضع فاطمه
مؤمنان را امر فرمود که چون شب در آید ایشان بیکبار از پنجهان از یکدیگر بفرایند
و در روزی طوی جمع شوند چون منافقین خبر را شنیدند هر یک از آنها را بر سر نهادند
گرفتند و نوری کردند و یکشنبه از آن جمله عمار و یار او یاسر و یار او و صحبه
صحب او را از او و حضرت نمودند و بدست شتران گرفتند و فاطمه را از او و
بر کافران را ستر کردند چون عمار و فاطمه را گرفتند و فاطمه را از او و

شاید چاره ای که در دفع حاج الکاه است در قضیه شریسته و ایتیه از حدیث
بماند از رسول خدام و مریسته و ولایت العزیز جبرئیل و دست مرا که وقت از اول
خفت کرد و این من سر و برودم تاگاه به خنجر و کمال نبوده و دیاری آن
درخت و در ملک بود که در فیه و ها و خلیای جیدند تا در و ز قیامت پس
نیز ولایت آن درخت رسیدم پس آن آن درخت جیدم که درخت که از آن پس
سعی ندیدم و هم پس آن که از مردم از میان آن خود بر می چون آنکه در
چشم و حدیثا همی که از کثیر کس بر حدیث کفر آنکسی که از آن شد گفت
یا رسول الله من از حدیث شهید مظلوم فراموشی آن خود بر می چای پیروان
من که از حدیث شمر و خود مردم چون از حدیث که درخت بر خندید من و کس نو در حد
نطقه از راه از آن پس خود چون ششاق را به خفت شهور ناظر بر روی بود
هم بود که هرگز پیغمبر خواب نبی وقت تا سر حدیثان پستان فاطمه سید که است
چنانچه از شهر شایسته نقل کرده اند نام محمد باقر و فرمود که در حدیث علم هر که
خواب نبی وقت تا آنکه در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
پستان از حدیث که در حدیث و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
فرمودی من که از حدیثان و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
من با سر و حدیث علم هر که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
من از حدیثان و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
ان تفنن من حدیثا و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان

میرزا

صیحه بر نعل فقال با محمد السائل الاصل بقراننا السلام و باسرنا اننا نتعجب لثبته و ثقته
فاللهي يا جبرئيل ما تعجب در حدیثا و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
میکشاید بعد طوطی و قطعی بندیل سندس این را بشیر خوضه بر حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
جبرئیل علی الصبیح فقال یا سرنا ان تفنن من حدیثا و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
با ابطال کاتان اللهی به انوار و ان یطهر امرنا ان افخار اب انی و در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
کاتان تفنن الالباب و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
قال علی علیت علی الالباب و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
من عجب کاتان اللهی به انوار و ان یطهر امرنا ان افخار اب انی و در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
و غسل با محمد سیدیل و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
الشیخ علی علیت علی الالباب و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
نور انوار فاطمه و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
نور الشیخ علی علیت علی الالباب و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
بیشتر که کون اللهی به انوار و ان یطهر امرنا ان افخار اب انی و در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
شخص حسنت شعل فاطمه فی طینی در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
فاطمه علی کریمی که گفت ای او در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
داشت تا در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان
شکر پیغمبر و حدیثی که در حدیث فاطمه را می بوسید و در حدیث خود در حدیثان

فاطمه

میرزا

مجلس پانزدهم در حدیث السعداء و اشخاص در شان ائمه الهیین

[illegible]

2

از طویل محمود فاضل الجود آن خاسته اگر آن سرور مباحات عالم نشد هرگز اندر سر ز
و کاهی زای نبود عیناً که هیچ آبادی آن خاسته چنانچه و توفیق هر بنی از اهل اند
کرد و در خلعت که بنوعی هم از منبع جمیع آبای هدای زین اطلاع یابم و از ابداه احادیث
خطاب آید که آنکه از شرط فرات و در بنوعی که تمام منبع آب از انوعی و در عبرت لجم
مانند حلیل هم بر حاشیه ج که آن بر نوبت و اتفاق رسیده باشد و از نوبت جمیع از فر
آنکه آن امری و بر غلایز و یک خود بیافانست که دردی سفید و پیش از آن
دستهای مبارک و به کوششند از آنکه گفت افش چشمهای آب حار است و
این اسرار ملا خطه نمود از حضرت احد است ششده نموده که این بر کنوا که گشت
و سلم ای و نام زای و چیت نداد رسیده که بنوعی و در این اساس بر دوازده
عمر آنرا و در دوزخ و بر چشم نام از نظر که اکنون و در این ششده حضرت از ششده
کلیات بنیاد داده و در مقام آن سرخسده آب حیات عالم از پیش از آن بنیاد
لیکن که ما دوست که دوست که این از نوبت که در وی حب و بندند که کن
لیکن خدا در حق محمود و در آن و در جبهه بنیاد چنانچه علی و در دوزخ
مخبر از بنیاد انوار سبب انوار که در آن است در ششده که در دوزخ انوار
حضرت از انوار ششده که در اندکی و حضرت از انوار ششده که در حدیث سلا
میرساند که که از حق بنوعی و در دوزخ و انوار ششده که در دوزخ انوار
معلوم است که آن که از انوار ششده که در دوزخ و انوار ششده که در دوزخ
انوار ششده که در دوزخ و انوار ششده که در دوزخ و انوار ششده که در دوزخ

از این کتاب خود خطی نداشت ناخن خود بکش تا اسمی نشسته بر آن

محلى تفسیر ہر حدیث زرار بن عمرو

الذي أهدر دماها بجاناس بالليل، وحسن كان غزير الدفعة طويلا في الإفجيرة
بقربها خلاصكم عدا بغير العلم من جوانبها ونطق الكثرة من أوابد ريشي حتى من

111

د. محمد باقر

卷之四

1

32

25

9

1

18

10

5. - 7.

1

2

5

21

132

5.

7

34

13

7

2

1

4

4

10

2

453

7

71

يتكلمون ثم يأتوا العباس ثم يأتوا الخوارج ثم أخذوا كل العباس والعباسية بالرهبة وصلاحهم
 واليأس وكبريائهم على بلاد بني العباس بل زكوا إلى ألهديهم وعلقت بالعباس
 من بين قاتل أبيه الله وأراد أن يرسوله وأراد أن يطرده وأما من علق كنهه على أبيه
 له فاعاد نفسه له وإن اسطعن له البلية وتظلمت له ما لم تصح ونفست
 كنه البكوة الصريح فلما أتى نالدي بأولديه بأعباس أهلك نرى لا خيل الحسد
 يوما من أحد من الخوارج أنه عزير عبيد قد أخذت الرياح والسيال والهجرات
 وفداً لتفوق طير على خط من شدة المطش وهضمها الدربنا وترى أن الله
 ذلالت اليوم فزاد الأوهى فقلده فارتفعت لأهوال وألحاح من أهل بيته
 محظاً من الخسب من قتي تولى من وجوههم إلى العباس من يصيحون له أن أرسا ريد
 قال استكنوا حكم الله وإنزكوف مع العباس من وديب وكلمهم من فاعل الحسن الخوارج
 الخوارج وقهرهم بل عصابي وقال الشيخ القاتل عن عدي بن أبي الكين ملو في قوله
 الله على الإسلام وأهل بيته خير منكم إلا العباس من وديب وكلمهم من فاعل ربيته
 بالخوارج وأهله بنات الأبياء ووطنهم من أرضهم والوحي بالترسل إلى
 سببنا العباسي وأبو كاسب الأوصياء ولو كان الحسن وعلاء بن الحسن
 أهل البصرة جدهما سبب السبيل فقد أهدمت أركان الكفر والطغيان وتزلزلت
 فأيما كان استخيره بملك الشيطان فإن أكل الأبهة العظمى يبدى وكلم الكواكب
 الأربعة بعد قتل شيك العباس من سرت الأرواء وعجل على بنيات من فاعله صبيته
 لأهله نفاذ بلاد أهل كاهر سلة وفادته وفادته الخاتم وكلمهم عن جرحهم إنزكاف

[illegible]

1921

آن که این را حکم کرده و کاتب حای که می خواند چون آب نرین در پیش برسد و بوی
یکه می کشد آب را که در وقت اما می بچسبند که در تیر و زردی و بدن با کثرت
او طعم او را که این را با طعم برسد اما این وقت حال است من و با یادمان مخصوص
در وقت که از غرض خود می چون قرص کاغذی را می بدم با یادمان و حسن
می خواند بود و می آن بود و می شکست آن را بدن را طعم بود اگر که در کتاب
بر آن در وقت که لا اله الا الله علی القوم الظالمین

بَابُ فَرْقِ الْخَبَرِ الْإِسْلَامِيِّ عَلَى الْقَوْمِ الْأَنْطَلِاسِيِّ

[illegible]

عبدالحی قزوینی

ما فرمود این را اصل یعنی است که خدا و الوافغان کرده است. ملاهای چندین کز که در
 انان بر که هفت کند هر آنکه که صا از هم باشد اگر آسانا نخست کند با
 دین ساری شود و الله اگر همین سر یک که در او را در آن آینه بی اکر او
 که با در آن خدا را بخیر او در آن ندانند و در مثل او که بر سر بر پادشاهی
 مکر آن شخصی را که او را در آن سر و در آن که کند و چون این سخن پیش گفت
 ای شهاب بن قول را قبول کنیم تا وقتی که خود را در بخیر برینم این عبد اللک
 گفت چه بخیر خواهی گفت مرا بر این دست رسالت بر من تا به این است و جمیع
 انما لک او عاقل اندا که صاحب این سر او شد که است کرد و من ایمان بول عاقل
 رسول خاتم شد این سخن گفت و رفت آن روز که شد روزی که عبد اللک کرد
 که در کافان خود نشسته بودم و در آن حادین برین باقیم گریان خود را شد چون از
 سر مطهر حضرت در میان مان طوبی کریت گفتا ای الله اوجب ما سدر
 سر لای ما اقصدت فی ملائکم حقوقک انما شد که ان لا تخیر من شفاعک ولا
 فعل علی مقتونک تا که قدرت خدا آن سر مطهری با آن نصیحت فرمود و خطا بخیر
 همی شنیدند باین برین انک صا تا فی خول فیصله سر تبارک و تعالی
 اصل با از این چنین این عجزه انان سر مطهری شنیدند و دیدند خود را بر آوردند
 کشیدند خدای تر که از اصاله در راه بر آید ان خود را صا تا از سواد سوی من آید
 چون او را بدیدم گفت در دهنم و در سخن بکشتی امر و ظهور و بر عمل بکشتی مکر
 و بخیر و با گفت جلیع و بر که در غایت شب و در آنکه خوب مقام در خواب دیدم

عاجز

سریع الخیر

الا اقصاه الله على التوفيق لا اله الا الله

و کتاب جامع التوفیق شرح حسین اعدا و در آن شهاب بن عبد اللک مدحی
 و شعی و وصیت که میگوید من در میان از نام سرای شغول بودم بعد از ورود
 اهل بیت جبریت نام برید ما سول اگر کرده و سر مطهر با در آن اضرایات
 بیاورید و در آن سخن را عاقلی هر کان خود صحبت می داشتیم و شما از اصل ساله
 بود ندانم در میان آن شخص فی المعتقد خادجی مذبح با است
 اهل بیت شفاعتی داشت اوست که گفت که من بی رطبه اگر امام و صاحب عجز
 بودم بر این بلیه را از خود دفع نموده و سر او را باین حالت حد با از با برید
 گفتن زبان است بد با در حادرت منب با کلا و پیغمبر کردی بدانی مکر تر از حد

فاطمة زهرا سرتیقا ابن الرسول و فاطمة بنت خنساء و مدینه و فیض کفایت

و بیستم حضرت است دولت مست شادی بیکو پادشاه و عبد الله را که
 خاندان و چند نفر خویشانشان کرد و بیت هاشم با اللک ملا جنجا کلا کرد
 فخر و لمینا خنقا و دولت ها کلا اندکان و اعدا اول است
 ان ام انتم سرخ اند ما کان فصل و نیا گفت و باقی کرد است اشیای بیله
 شهید ما سرخ اعدا کان فصل از اهل و استیلا و نیا و نیا از این بداند
 برینیا از میان بر خط گفت برید چنان چو بیاب و دندان از بر و دره
 فاطمة زهرا سرتیقا ابن الرسول و فاطمة بنت خنساء و مدینه و فیض کفایت

كان عرا قرا يا حيا بهتهم قلت نعم يا سر القومين قال من اين اخذت ديني قلت من
شريرة كبريائي قال فاصرفه قال ما قاله ابو بكر فاشت قلت اوتعد يا سر القومين
وهي اذن من ما تتر كما قال المزمع بهم ولم ولقد جئت من فيض الحق حديث
وقتيب نبع ومن عصب العيون ودين شر عاقل في حق ابيد موت حديث
خلوة يا م عرك قال يا ابا اسحق كان الصمد لا اقل كما قال عابدا على الله قلت
نعم يا سر القومين قال من اين اخذت ديني قلت اخذته من شعور نفسي حيث قال
دينيا الصليح يا م بكر فان الموت نفس من عظام ونفث من بيك وكان قرا
من الامم والشراب الامم بعد من الفراع لمعدوه بالحق ومع والقدام كان
بالقلب قلبه بعد من لا قوم والشرع الكرام كان بالحق على سدد
من الشر الكحل بالشراب ابو عدنان ابن كشدان سمحي وكشدان اسحق وصار
ويجزان كشدان الموت عني وعجني في كشدان عطاى فلا من العكبر رى جبري
فالمعها فاصف والى امر لم يكتف به جمع السال عشا به يا ابا الصليح والليبار
خلو من صلح الوصف عني بان تاذن ومن السيار فقل الله ينعى شراب
وقل الله ينعى طماى فقال يا ابا اسحق اكان الصمد لا اقل كما قال عابدا على الله قلت
اصطبر عليه وكذا يا ابا اسحق طماى فكم من قلت نعم يا سر القومين قال اله الله
كبره ان تدينى فكم انك كبره فوفى هو قال من اين اخذت هذا الدين قلت اخذته من
شعور نفسي من القومين حيث قال است من فقد ان لم انتم من فيض الحق كان
نعل لست حاشم بالملك فلا خبرها ولا هي نزل وليها عن في كشدان

الكان

جسم به

الرب

صوت
أنا

ولهم ادراكا فاشتهر وانكسر الشيخ المصنف سري فاشت يا م الاضيقها نكح ولا
ناقل بعد الهات ان لا نيا فان الذي حدثت من يوم بشا اعادته زودت من
الطب ساعيا ولما اضيق الناس وكثيرهم شمله خوف وفقر مصابيا
ولا يلقى بين الناس ان يحيا شوقا لله لا يترقاويا وقد بينت الرعي ملوحية
الزنى لو ينعى من تحت الشتر بها وبقي ولا يلقى على الاضيق شتر وبقي
ملوك القوم كصيا فقال الرب لمع الصانع يد كان بين ساعيا ولا يلقى
يختر ولا ينعى الذي من اخذ الدين قال من شرابهم معونين ابي صفيق قال
وما قال معونين ابي صفيق قلت قال يا ابا اسحق من شرعي صيا بابا
فلا تلقى فانك في الحيات شجرة في طر الطل اشق من عني عجم الزرع طاسا
طاسات لكان ان كبره في الزرع شرا تقي وانك تسانها وديات خذنا الخيل
وانك راجع دنت به فقال اللبيب والناخير كانت قبل اسباح اللبال كلها دنت
فانما خلع الدنيا استعارت قال اوسيد لمع الصانع يترق الى صفيق لكان
يتت صاها كما قيل يترق ولا ينعى الذي من اخذ الدين قال يا سر القومين
انك من شعور نفسي الطابيب ولاه الشام وخلا ابا حيا قال وما قال مررت بالطلاب
قلت قال معونين القوم جلت طلهم بد من من هم الشتر بالحق صوت
الى دينه باع اسطر فابعد به حيا فشت به طوري قلم اسن لا طر الى ديني
ويشعنا العاس المعون له يدور فخللا الخيل في الخلق انا يا ابا اسحق
الرب يا سر القومين فانيك الشام لسانا وان شعور بالحق قال يا ابا اسحق

رو عجبی بود که در مینای نوری بدایس و نیتوانی اسم پد و ت بشوی
 لکن چه خواهی کرد هر کویچه و بازا و جوق شام سرت بالای نریز مردم شام
 شست خا و جی بخورید و دست بد خدا خالک بر سر عیالت بریزند سنگ
 و فرق سبکات اندازند **الحامد** این یک ششتر که درباری اسطوخ
 کوبیدین ششتر و کرد و بار و طبع دود و زانو و کوه و خا و جی و در صفت
 و اوقات که در کفر و شقاوت و کفر و شام زنان باد سیر با خود آورده بود
 مجلس و در میان کوبید و اوزن در شکر کف از ان طایف کبریا و ابل بود **الحامد**
 زنان با دیر با خود آورده بودند و تهمته قریب مرغان چون علی کبر
 بیان میدان آمد جمع کثیر بر پا به دست فرستاد بر تاس شهاب الدین
 عالی تره فرار سوار با ضد پیا و ده بخاک حلاکت انداخت بعد از شفا علی
 بسیار دستش از کاه و بماند دست کردن اسب عقاب انداخت و مرکب
 را انداخت حیوان شاه ذاه و از زبان لشکر و وراثت اناخت بیابان بر و ذل
 و بر جوق ششتر و عقاب ششتر نه علمه زنان بیرون و دیدند علی
 اگر و در عالم بخودی همه صد زن را فرستید خزان نهید که نریز و خطام طام و
 و سیر با و از صنف قریب بود و ای همه حیوان زنان خوب آوردن ششتر
 بخون خونی ششتر کان خجیت خود آوردن لشکر بازان نمودند تا بهمان حال
 عقاب برداشته میان لشکر کاه فرو گذاشت حیوان از وی زنی بر و زنی
 فرار کرد و خانه و یاد با و آمدند نمود حیوان امام دست خا و علی ششتر سو کند

و جوی

چون که در این زمان حاجی
 علی قاسم بن علی بن
 و سبب نسبت نام او را

جلوس هر چه در میان علی اکبر

همینا امیر الفین بود که از راه موه غیاثه در صحرای اسرار اهل کف و کف و کف
 در شام روزی صد شتر ناسری گفت در روزها و صبح فراموش بر سر عیالت
 و در صبح بود که از کوه جای و ششتر خود و بخود شتران که در روز کف
 است بعضا که کرد و فرار بر سر ناسری گفت و آن محل سجده ای تا کردند
 آن سجده را سجده کردند تا در چند چیز یک با عشق داشتند یکی آنکه چید
 آنکه تر و ناسان ابل داد و یکی آنکه اجات عثمان کرد و یکی آنکه حلال مالیه
 حلال کرد و دو چیز سبب شد که سبب برده شدند یکی یک سبب برین سبب
 الفین را آن مرد بخودی و غل و شکا و ای و یکی ششتر سده الشهدا آمده اند
 امیر و ناسان از خوف حقیق را شام زده و روز جمعه برای انان ارجال و تر با
 مردم تیری و صحن سجده سبک داشتند و غلبه را سر هر که که پیش رفته و در ششتر
 او سبب ان که در آن لایحه کند و گفت **الحمد لله** ای اهل **الحامد** سبب ان تا
 با ناسان را که از آن اهل امان بالذل و انکاه از صفون شخص و در دهانش نا امار
 بود که ششتر سبب بر سر ششتر و کرد و غلبه و سبب برین سبب که از کوه سبب با و
 ششتر حشتر ششتر اناس را در نظر بر این خا و صدمه مردم چون اسب خا و صدمه
 و تر کرد و نماند که قلیلی و سجده عرض کرد و از وی بدایس و سبب با و صدمه
 و اسلک بر سر و سبب بر سر کوه و با حسن حسین را ساکت کن امام حق
 ششتر و سبب بر سر و سبب بر سر و سبب بر سر و سبب بر سر و سبب بر سر
 ششتر و سبب بر سر و سبب بر سر و سبب بر سر و سبب بر سر و سبب بر سر

مجلسي مهرشعار بن الالحه يد

كفر صبري حليلا و خيرة طاهر

الآيات الفريدة لا تملأ

فوقك مني وفي صلاح و قار

ألا ألتصافا لخلق بينه

الحجرها بالبرقيات الزلزال

فلو كتم الصم الكلام ليدون طيحا

وعقلان نفاذ كما على داس

لعلكم كسفت الصم كوتة مؤدما

وسيرة ارباب النهى والجمان

هو لا يذو المنظر وتنبه الحدا

بدي تدني في آل بدوي ساد

وعلى السند يبريد يخصص

بمهر الشكر مني

فلا تخش الزن بعد فخر على

ومعنى ان من ذو النفاذ ينفذ

ولا تخش البرق ناطقا فانه

انا لمكة تمني يا دظفرت هاشم

ولا تخش الزن تمني فانه

نعم نرس

الاعلان

الاعلان

فتقول انك في طاعتك وستلوي

كذلك اوفى مداف و كذا

وان كذا كذا

كذلك كذا

وان كذا

كذلك كذا

فلا تخش

كذلك كذا

فلا تخش

كذلك كذا

فلا تخش

كذلك كذا

فلا تخش

كذلك كذا

فلا تخش

كذلك كذا

فلا تخش

كذلك كذا

فلا تخش

الاعلان

مستقر معلوم از این است
و مستقر معلوم

[illegible]

卷之四

۱۲۳

[illegible]

غلاب دیدار حضرت عیسیٰ از روی بروید که با حق تو سلام شود آمد که خدمت تو
سید الهی را یاد آمد صدی کردید تا هم مثل خانه بیست باز نشاند
و نویس خود و دهان شب در خواب دید که عیسیٰ از روی بروید که با حق تو
ظاهر شود و بقیه کار کرد که آن شب با حق تو خواب دید که عیسیٰ از روی بروید
او را طلبید و خبر خود را با او داد گفت بر کنش خلافت دهد تو در میدان
افتاد او را شجاعت آنچه خود میخواست و نام تو ملائکت بخیر از خود داد
دو بار به پیش خود بنیاد کرد که خدا را از حضرت عیسیٰ قسم میداد که این روز
نصای نداشتند تا در میان قتلا ده و ده آفتاب بکشد شد تو هاشم مالک
رو شکر و خبر نامه سوار گفت غریب از خدمت حق که حضرت دید که
کسی دیگر که در آن خبر خود رقص کند حق تو شکر کند که حضرت دید که
هر کس بیاید خبر خود بخیر نصاری با حق تو خوف بزند و خود را با او باز
بعد برسد که این نوع کرد و در حق کرد که عیسیٰ از روی بروید که با حق تو
امام بکشد آنسان حق تو را از انجیل خود حق تو عرض کرد که بی تو در اسلام
خدمت و انجیل تسلیم است اسم پدرم و در حق تو را بیست اسم با هم با هم
اسم برادرم سیم خود سیم عرض کرد که بی تو در اسلام با هم با هم
بی عرض کرد که در این دنیا ام تغییر نرساند و خود خواب سیم خود و هم
او را عرض کرد که در این دنیا ام تغییر نرساند و خود خواب سیم خود و هم
جمع بنحیران از اسامی خود آید در میان آنجا که شخصی برانی بالای سر رفت

انجیل

انجیل خود را و اسامی خود حضرت عیسیٰ را گفت بدندان که در خدمت تو که با حق تو
فرمانجات می دهد خود مشایق نزد کول آن کرد که در خدمت تو که با حق تو
حضرت خدا عرض کرد که اسلام بر حق عرض کن تا اسلام با او در خدمت تو که با حق تو
نمایش جاری کرد که همان انجیل بر داشت اذان از حضرت گرفت خود در همان اف
داشت اذن داد که در خدمت تو که با حق تو گفت هر کس گفت آنجا تو که گفت
جمع شکر کن و بعد حمله کرد و عرض و در حق گرفت و در حق افتاد و از آنجا که
شاهد باش و در آن وقت که خدمت تو که با حق تو در خدمت تو که با حق تو
سرست بدین بگو و را بنیاد نام سرگاه کن بدین گرفت شتر سنان خوئی

الا عیسیٰ اقد علی الصلوة انما العیسیٰ

بیتا کا امیر المؤمنین انجیل خود را و اسامی خود حضرت عیسیٰ را گفت بدندان که در خدمت تو که با حق تو
فرمانجات می دهد خود مشایق نزد کول آن کرد که در خدمت تو که با حق تو
حضرت خدا عرض کرد که اسلام بر حق عرض کن تا اسلام با او در خدمت تو که با حق تو
نمایش جاری کرد که همان انجیل بر داشت اذان از حضرت گرفت خود در همان اف
داشت اذن داد که در خدمت تو که با حق تو گفت هر کس گفت آنجا تو که گفت
جمع شکر کن و بعد حمله کرد و عرض و در حق گرفت و در حق افتاد و از آنجا که
شاهد باش و در آن وقت که خدمت تو که با حق تو در خدمت تو که با حق تو
سرست بدین بگو و را بنیاد نام سرگاه کن بدین گرفت شتر سنان خوئی

[illegible]

در کتاب ذکر ابوالی و در کتاب فرائد المعنی فی حق ایشان و باری که از چنانچه بعضی در کتاب
مرغبت فتح و در بنو جید و در کتاب فارسیان نیز و در چند جا نوشته اند
بویمن گویند یعنی حکما فضلاست سخنان او را بزرگ گویند و در چند آسمان
عادی و در کتاب بویانیان هر صانع اعظم و بویان از سلسله گویند و در آسمان ایشان
همچنان بلایع قید و مرفاع تقیوم و در آسمان صوفیان آسمان ایشان
سرچشمه زده اند و آنرا گویند و این تقیوم و در چند غلاب و تقیوم نزد کران
تج در چند ترکه و در خیال حق نزد فلاسفه و بر صبح نزد شاعران و صدف
یعنی موت از صدف گویان آخر و در زبان تقیه و در آسمان خضر سرفراز لطف ناک
و از فرائد اهل عالم خدمت ناک بخج و نه منقول آن حضرت در مقام ادب و شرف
صاحب السیف آنرا گویند که آن را با وجود آنکه در زبان گویند که آن را در اصل صفت
و در آسمان سید اسم و در مجلسی گویند همد و نیز در مقام ادب و صفت بلایع و در
حسین هم و در عاقل و عاقلی انا سایل گفت بر هم چنانچه منقول آن حضرت
مخبر شده اند و در صاحب کتاب که در اول فصل اوله علی القوم و لفظ الوضی منقول
گویند که منظر آن که در عاقل و عاقل شده اند و در هر یک از اینها ایضا از ایشان بود
و با صحت می گویند و خیال ایشان بود که حق با ظاهر خود و معنی از اینها بسیار
کلیک حضرت عیسی از هر خوب و بد که با وجود خود و بنام حق و بر ظاهر خود
و فیکه شام و در حد و در ظاهر نیز که آمد و می گویند و در هر هر منقول الحوی و
عسند که گفت خیال گویند که از منظر آن که دیدم آنها را از احلام و در هر منقول گویند و در

22

تقدیر مجلس حضرت علیه السلام قطعا ان در راه شمار

دو ساله از خود ایستاد اما در آن زمان فاطمه و دیه ای سنگها و بوفتهای خاکی پاشید
سرخند و متفرق از سیال شدند و در خشتی نظر آورد آهسته آهسته درخت
پای آن درخت خراب و رفت لشکر آن از خضر فریاد کرد و ندید و ندیدند
که بر نشانه نو سنگین می شد و خضر از خواب بیدار شد و دید لشکر و فرشته اند
سر سبز و دانه شد قدری راه رفت خسته شد قدری از آبهای خاکی
پا به پا کرد و پیوست با یارانش که در فریاد کردی پیدایان از فریاد فریاد
کرد و گفت که دیدید سر حضرت سنگین شد بر زمین نصب شد عرقه چو
حکمت و صلوات شد چهل نفر جمع شدند و شتران شدند و دید سر حضرت
نگاه بقیب سر یکید و فرشتد حضرت را قلبه گرفت گرفت گفت و دید پهل
کوب شد آمدند خدمت بهادر فرمودگان از سر بقیب مانع است شتران را
استغاثت آن طغر و صلوات دید آهسته آهسته بر آید آن ملعون شکر آید
فرشتگان آن حضرت کبریا را با یک کشید و با نام کامل همه صبیق و ارمالی
حضرت از زمین و بان بر پید شد و فرمود الا انتم امة علی القوم را انما لکم
در کتاب پنج نام یعنی پنج نام از انصاف بن عبد اللہ که پنج نامی است
که یک یک بدین دریا از نام بر طرف مشغول بودیم بعد از ورود اصل بیت خیمه شمار
برند مسلمانان که هر روز سر طغر را در آن انصافان پا و زمین و درونی بنی اجماع و
کمان خنجر صحت داشت و اما از اصل سلم بودند با من در میان آن شخص
العیق و غایبی مدتها با انصافیت افتاد و نداشتم او این گفت که حق را

الزعم

اگر زعم شما انصاف است صحیح بود بر این طلب را از خود دفع فرمود که سر و زبان طاعت
در باران و این مد گفتند زبان سر بر راه و جوار است نسبت ما که در پیگیری کردی مدانی
سر که در راه ما غم میدانی از اهل بی است که خدا و انصافان گرفتار است با اهل بی
خنده می که در کوچه و بازار و کوچه ها خست کنند هر آنکه که در راه ما غم پاشد اگر است
خست کند که از این ساری خود و راه و راه سر برید که در نزد و داد و از آن کوچه
اگر از آنکه که با دانی خدا و از سر طغر که با و در شل و شکر پیغمبر بر بیاید
گویم آن شخص خاکی که او را حاد و پنج و شش می کشند چون آن بنی شین
ای شهاب من این قول را قبول نکنم تا وقتی که خود از و محرم بودیم این عبد اللہ گفت
چه محرم خود می گفت مرا بر باد است پنج سال است بر من طالع شایه است و هیچ لطفا
از انصاف او غم نبرد اگر صاحب این سر و لشکر است که در سرانجام و دل خنجر لا
رسول له غلبه شد این سخن گفت و رفت آرزو نگذشت روز دیگر این عبد اللہ
گفت که در کمان خود نشسته بودیم و دیدم حاد و پنج ما خیمه کریان و نور شد و
خبر بدست سر طغر حضرت رسید زبان کبریت گفت الله اوتوب اليه و برگ
ما اعتقد است و لا ینکم حق عبد الله انشد ان لا تحرق من شفا عنک و لا تخجل علی
میتوبات کا که تقدیرت خدا و طغر که از این صبیق فرمودند و چنانچه جمع شدند
با این پنج است خدا و طغر که قبل از آنکه شکر و طغر شتابان اهل از آن
چون این محرم از آن سر طغر شنیدند دیدند و فرمود که او در نزد که خدا و طغر
از انصاف و طغر با آن خود بعد از آن حاد و سوری شد چون آمد چون او را دیدیم گفتیم

محکم دفترون کی فہرست

[illegible]

الآن اجتمع في كعبكم ابراهيم بيتهما فقال يا ابينا ايليا ما تأمله لهما ففعلوا ثم ردوا لغير
فليس هذا ما قاله اسيا الا لما نفى حكم بيكما يا ابينا ايليا وما عوينا ليلهما ككنا في
البحر وقال يا انا ما اتي جده فامران كالحات ككل من كان خلفا من كنوز قوت كركو
فكنا بيتهما فوجهنا الى ابناء فلم يحكم ديننا ووجهنا الى الشيخ فنفكرت فالفهم ليلهما
يا ايليا مله ما واما ما اراكم خاظر عارانا ما اصنع وكعبت حكم بيتهما فقال لهما يا
فرق بيني انا اضع فلا فون على بيكما يا ايليا ليصنعوا لوزنا ككنا في خلفا من
قوت كركو قال وقال في خلاصه ما سمعنا لوزنا فانت خلفا من الحكم لك خلفا من
الخطا الحبيب لك خلفا من لوزنا وتوقيت الخوف فادع كل منهما لانا ولها فامراة
عشما بهر بيل من زول الى ارض وان يعزب عجبنا حدك ذلك اللوز وقيل حدك
نصفين بالثوية لينا فخذ كل منهما نصفها لانا نعم ثلثنا حدك ما نزل بهر بيل لك
لخر فخذ نصفين وقد اللوز نصفين فخذ كل منهما نصفنا فانظر ما يزيد كعبت ان رسول الله
لم يرد ان يدخل على احد ما اتم خروج الكاثر ولم يرد كركوبها وكلنا من اللوز فخير
وقال له وكان رسالته في كركوب ثلثنا حدك ما امرت قسم اللوز بيننا ليلهما
قليلها وانت حكما فنقل يا بن نب رسول الله ائت لك وله بيلك يا يزيد فامراة
لخصير الى الحسن ما اخفصه وجعل يقبله وعويكي ويصيرك يا ايليا من اشتد
عند ربك وعند حدك ليلهما الصلطي وعندك بيلك على الرقعي وعندك فامراة
الزور حلوا ليلهما عليه فاجعبت الامم ائمة على التورم لظا الحق

مجلس

[illegible]

3.

[illegible]

وذلك ان كل من صعد وبيت علم استقال من اجل عبد الله وبتهم منكم تكبري
كثرت سبل كويد شيدهم قال سكت جانا اذ ازلت باين بيت محمد من
شركه ما تزيلا لا يوم اعظم حرة من يومه واره رها في القرب شيدا
وكلامه باين بيت محمد تلاوها انا ما عين رسول ويكبرون بان ذلك
ولما قلنا اليك اكبر والتبلا ان الزمان الصادرات حدودها
صد الحسب اصابت الشربلا مهمهم نارتقوا كرس كرس في بيت جلاله
حيال بغير بجهت انا محبت ان شربل كرس كرس في المصوت فلما تروا من
وتشوق دنا كلهم من شربل الله وكان من جلتهم فنانا في اليك جاب
فقال احاطات فقال اذا دخلت يا ابي الله فاحلاني ورب قليل الشفاؤ و
تقدم اليهم وقال ان خير من هذه الروي من بها الحامل ويخترنا منا
الطوبى اليهم في هذه الدار فامر الله وعيوب شوا لها ان يحمل الروي على
الزواج في اوساها لامل زناست وكفرنا وملك بهم هذا الفارة على ذلك الصفة حتى
ان من اوشق من هؤلاء ورب باب السج العاج الا قال السيد قال را
في كتاب العاج باسنا دال بعون محمد طيبك قال قال في الله على طريقه
شلتا على الحسين من اجل زيدا فقال جلبي على سبيل طالع بعين وطار
راحتهم من على علم وسوتنا على سبال كاف والشارفة خلقتا وحولنا اليها
ان دعيت حامين فوج راسه بالزواج حتى اذا دخلنا دشن حاصح باصل اليا
مكة يا اصل البيت التي اذا كفاي فابيل في شربل السقوط
وذكر

وذكر ان كان لجمال كماله وعفته من قلوب سرج والروى من الفارضا الفري من
الشرطي من عمران السلطان النقيب روى عن سهل بن سعد الشريفة روى قال
ابو عبد الله عن سهل بن سعد روى عن علي بن ابي طالب قال
منعني ذلك كامن من خلفي من سرجة ما اعلام مشقورة والاس فليط قد لا
منهم السكك والاسوق وهم في الحسب زينة من مخرجون وسجكون الشايف وعدهم
لما بعين باله خوف والطبول النقيب فقلت لبعينهم فقلت حدركم كبريا فزهر
قالوا فقلت قال الشايف فوجي من سرج ربي فقال الروي يا است اتم اهدا لفت
بالبلد فقلت لهم فاذا فارجح لاجر الروي من فجمعهم فقلت وبعنا الفصح فارجح
عليك في ارض الفرج حارم فقله والنت قد فقله ولما اهدا فقلت ومن هذا الفار حرج
قالوا الحسين بن علي بن ابي طالب فقلت الحسين بن فاطمة بنت رسول الله فقلت
قلت انا هدا نا البدر بعينهم وان هذا الفرج وان يتر فقل ب فاطمة بنت رسول
وكما ان كبريتا حتى سبعتي غدا رعتنا فقل يا ابا هذا اصلك من هذا الكلام بانك
فانه ما رعد بذكر الحسين بن علي بن ابي طالب فقلت فقلت من كبريتا فزهرنا
بابا عظيم فقلت خبا الامام والطبول فقال الروي من فقلت هذا باب
فوقعت حنا ان وكما انتقدوا بالراس كان اشرف فزهرهم وارقت سلسلهم وارا
وليس الحسين بن الروي ويطيع من غير كبريتا رسول الله فقلت على رعي وقلعت
الكلاب ولا كافي ويجبي وقلت بوجها لا ابدان السليبة الشارفة من الروي
الدفنة بالكلابا وحرنا على الف القريب والشيب الخفيف با رسول الله

عبدالله بن محمد

از آنکه در این حضرت بود حضرت دست داد که بان برادران نامی از ایشان داد
بنزد حضرت که گفت ای این حضرت دست دادن آنرا چه سود و چه زیان
باشد من از حضرت غافل شده بودم و آنجا بود صورت شیعیان با کلاه
بودند حضرت فرمود یا ایها الامم خود را از المومنان صورت شیرین
شد و اگر خود خود را در جمیع شیعیان و خویشان از این جدا بار گرفت جای
حق هر دو را و حال مجلس غش کردن در آنرا مقلد می کنند و بیخ اود هر وقت
و طریقه حق الطایفه می دهند و حال در این شایع را از آنکه از آن جدا افتاده
به پیغمبر داشت بطریقه جاهلانه و بیگانه بسیار بعضی مبلغ بود و هر یک از آن
بر پیغمبر از آن جدا گفت کلاهش صحیح است گوشت افشان یکی بهتر از بکی که از یکی
فحاشا بی سخی بسع می باشد حضرت رسید و فرمود امری القیس را و فرمود او را
آوردند حضرت جانان را در نشست باز فرمود و پیغمبر و مجلس نشست از آن فرمود

3

تعلیم از تو می‌گرفتند و در سرف و در مدح تو می‌گفتند اگر شنوی بی‌تو ایان می‌چون کردنت نشانید آن جایب لمعده و که در خبرت گفت مردم بیار مجلس خود منعقد ساخت معصرت نام روانه در پیش روی خود گذاشت که تاقیات در دست نماند که شود تا صوت لمعده بصیبت بسیار در خفقت کرده مردم را چون گفت همچو ای این چنین بدست خست گفت عذ قشاش و ملا و اشرف و ملا علی خوصصا مکن تا در حضور ایشان با که بگفت لمعده گفت ای اشراف و اشراف خست تا بحال و ایای خود نشانید و مردم او را خفقت گفت ای اشراف و اشراف خست تا بحال و ایای خود نشانید و مردم او را خفقت گفت ای اشراف و اشراف خست تا بحال و ایای خود نشانید و مردم او را

بخیر در سینه‌ها دست و پستی بن حضرت

و رضی الله عنهما آن بود که تزیین بشیبه نمودن حضرت بود لغت خطای بر اصل کوفه
 بدین معنی حضرت امام موسی کاظم را با وایت عذرا الطالب شمرده بودند که
 کذا در بوده اند و گویند با او همورت حضرت امام خضر بوده اند که هر چه را وودعی که
 دارد و بشاید آن معنی حضرت نگاه کرد و میگردد شت خال سندی جمل از آن
 معنی که در ظاهر مرقع بهمت کشش انخوف میکند و هم در ظاهر خفت خست حضرت بود
 تا ششیا آن بسیار که حضرت بدست بر نیخند و پیشتر و الا شایان سوزند و بر میگردد
 شایان ششیا آن آن در انجیل با اخراش آید و میباید در انجا خداوند است که
 جی جی با او را معنی هر نماز و احیاء جنبه کشکان خودشان در روز باز و هم
 کو و ملازم عرض احیاء معنی نشان دادن بهیمن انشای می گردان و در فقر حکم کریم
 عید مطهره شب انشای است تا خندند و گویند علی و بر صخره خیل اهل
 الحنا و الحقی و انشای و الله کا شایان است که سیر کند حال هر نماز و در دست حضرت
 قطع نکرد و گویند که حکم کرد و سندی بن شامان نماز و سید است و روز انقدر سطل
 دادند و گفتن بنمودند در ظاهر کریم در برابر حضرت امام نام علی موسی را از انجا
 هم غفلت و در هر کفر کرد و هر نماز کرد و اما بدین معنی و سید است و در انجا خداوند
 ی که حق بدین معنی و در دست و سید است و در انجا خداوند است و در انجا خداوند
 در میان جسد مطهر سید الشهدا و فرزند اطهرش حضرت امام موسی را در انجا خداوند
 حضرت امام موسی کاظم وقت جان دادن حضرت امام رضا و در سید است و در انجا خداوند
 سحر بنیخام خیر بود نشان بود و خیل بود حضرت امام موسی کاظم را آب خیل

از سینه

از سینه آبش داد اما حضرت سید الشهدا و وقتی که در اول روز کوفه بودند و میری
 فرمود یا قور استخونی شری ترین آلاء فی الطلوع و روی خلاصه کلامی کردند بنام سید
 الهام الله و می گویا اسم که اسم او را علی و وفا طهر را از روز کادیندا زند و الحنا و
 نوران خورشید فلان و علی است و انجا خداوند است و در انجا خداوند است
 الله علی تمام جمعین الی یوم الدین الا الله الله علی القور و القائلین

سبحان الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلوات علی محمد و آله فاصبح یا فانی و عقیقه عقیقه الشریکین
 یا اکیس انک التبرین الرجل خاص و بان کفر الحقیقه معاصی کثیر است بهتر
 و خیر بر سر سالان و مؤمنین است عقیقه آنکه خیر بهر بار و خلقت او است خیر بهر
 بخلاف او را لا تخیر علی کاری میکند که نو بهر استخیر بهر خود کند که نیندا که هر کس
 بخیر کند شخیص خیل و دیگر کند خیر بهر سبوی او یا کبریا سطل میکند و هر که
 شوی استن کند با آنکه در قیامت و فتنه اهل ریحای بنیام خود داخل شد
 میگویند یا داخل شد شوی در دایره و در دایره اهل شست بازی کند و سید است
 می آید در دایره بندند و هر کس که با یوس می خور و بهر کفر و دینای کند یا هر کس که
 در دایره بندند و هر کس که با یوس می خور و بهر کفر و دینای کند یا هر کس که
 قدس من احسان شوی تا فقد بار زن با الحما و بر تو کوا با خدا جنگ کرده و معارفه
 با خدا کفر و شریکست و غلبه در زمین است مراد از انست که کثرت با عقیقه فقر است که
 این عقیقه است با حق و شریک آن خضر است با آنکه بر هر یک کثرت کاری کنیم

کثیر است

بمختار سجاد صوفی بن حنفیہ

والله اعلم بالصواب

[illegible]

تعمیم و تفسیر

نمودم به هم حضرت فروغ دعات باطلها وقت حاجت ان الله منته و...
بیا الیك بسطرت آن نغمه بارگرم دیدم همان وادار است بس ناگاهم نهاد
رخسده داد آن لعلها نغمه نقاش الجبار السیف ثلث اوشی حدث فاکلا
اوردی ز کتب و خطات علیه و صده و صبح و آفتاب چیده به خطا
الذی انما یذوق و حیات تلخ ابروین علی کبرق الذیاع و صیغ
ایمانش لیس قال و دانه الذی یاج السکر الازرقه العتبه فضلت باسلی اصنع
بیا البها فی فوات و لعل فی کلمات و کلمات دعوت باسند منفرغ و فی
هر لایق بین الاله البها الی صریح بنوع فقال غل الحضر فاوارسلت خادما
یا بهما قلا را ما قال باعرا یغنی ان متعل طبع بهه مثلا شیا قال سلی خبین
الف و در هر حلت مع الذی را از اونی قال علی بن یسین و کان السامی بن عمر
مواضع و صبر و کله به شیعه علی حضرت امام سوسن کاظم علی بن یسین شید
مرتب بنوع است الله و الذی بیا السوا یجزهم من الظلم الی النور و بار ده
عزیز علی بن یسین قال الذی فی اولیا و هم الخا من و بار ده مرتب بنوع حکیم
و کیران حضرت ذکر کیم و ان ایش و کتاب معون الخوارت روت
است که در زمان و زارت علی بن یسین ابراهیم جال کوفی و فی ذلک وقت
دخلنا ما ندر علی و در بار ما و ند ما یوس کرست نا آنکه علی بن یسین اراده
جمع نمود وقت قال خاله بنیه شد و رفت در خانه حضرت کاظم علیه السلام و گفت
که خدمت حضرت به حضرت خاندان نداد تا بوس کرست دخلنا ما ندر حضرت

عرض

عرض کردم که در خدمت امام اود ما وید شریف شوم حضرت فرمودند تو بیا ابراهیم را
نداده که در قول و سوسن که کون نخلی بود الا آنکه ابراهیم حال را از خود
گویی عرض کردم که فی توفیق و در خدمت و در ابراهیم و در کوفه و مکتوبه و در
دریغ تا بسعدی هزار در شکست و توفیق و در ابراهیم و در کوفه و مکتوبه و در
احمد و طلع شوجا و ان طلع ابراهیم سوله مشوی و در کوفه و مکتوبه و در
خود ابراهیم و کون آن وقت که در صوفیه و در کوفه و مکتوبه و در
شود شیا که در مکتوبه و در کوفه و مکتوبه و در
القیع و در کوفه و مکتوبه و در کوفه و مکتوبه و در
و قال انما علی بن یسین فقال ابراهیم لعل من داخل الدار و ما ابراهیم علی بن یسین
یاب فقال علی بن یسین ان ابراهیم علی بن یسین فقال ابراهیم علی بن یسین
ان الیوم الی ان یسین و فیقول قال یسین ابراهیم علی بن یسین فقال ابراهیم علی بن یسین
فاسمع ابراهیم بن ذک قال علیه بنایا فصل فلم یزل ابراهیم یطأ و علی یقول اللهم
اشهد ثم انشرف و رکب الخیوب و انما حدیث الایام السالطی به ما له نیر فاذا ندر
فدخل علیه و قبله انما علی کما انما طلق جبروت دخل داخل و کلمات اندم
که نوز است شت است این شخص است که در خدمت این حدیث معلوم بشود کار
جان و مال و عاقبت و نیک و زشت و در خدمت و در کوفه و مکتوبه و در
موقوف النور انما یسین من در اهل اهل الای قال علی علیه السلام کتاب محلی
خاله کان یسین کتاب محلی بن خاله و کان علی بنایا السالطی به ما له نیر فاذا ندر

[illegible]

3

هر مردی که در کار و هر طبعی قدیمی خود را آرا گذارد، و فلام بسیار ریخته و دردی

افزاید آن اوراق در میان نوشته است و دان که چه می نماید، نام او خوش

نمود و تر و در چه تنگ کردیم و دیدم همه می خندیدند پس این نیز در آورد و

مهرم داده شد است، یا نه با وجود آنکه خرافاتی را به جهت سابقا و دردی

عیا جانش در کن و این همه های او را در دفتر بالا کن و چنین جواب سابل

و منستان و یکی که از برای خودت گفت است و باقی اموال پس تو و

نما تو حاضر خواهی شد و بر قیامت خواهی کرد و چون شروع بدی و آرا بخار و زو

برای آرا جرات کن و برای سبک آن دست خراج کند و با یکی که من خود و

خارج کند و دست و چهار در هر وقت کند که سعاد او نصدق کند و از

دو دزدت خواهد بود و نشان و در هر آنانی چهل درهم در این نوزده روز

دستنه است عجب در نوشته ام و یکبار و یکم از دزد و در نو نیشد این را تا نوزده

حدیام فاطمه می باشد و در میان آنرا سله می خور و بر هر قدر که عدا صاف

است و با بر جرات کنی خودم که از نیشد شده است از خود صید که از آن فرای

برسان این سخن را و با بدی سخن نزن من این است و خیر و در آن چهل درهم

این الله لا یخفی عنی الحق یا ابا صفر چون رفتی بیضا و در سلام مرا بشیله

خطیله و بعد از زبان آنها را است و با رجی که با این نیشد و در آن

نفس بد و در وقت تو و در هر آنانی خیریت و در پیش او که نیت منی و درم

آن کسی که با تو و هر کار سبب و در دست اهل این که نیت منی و درم

وگاه در آن وقت ناخوش شد و ظرف دست دوسر و در حالت بیخوشی افتاد
در این اثنا او می ایستاد و فرمود برای آنکه حضرت را در آنجا
من که حال ایستاده بودم ناخوش بودم و بعد از آن در سال دیگر
بعثت حج آمد بدید حضرت را که وقت ظهر بود که در کعبه ایستاده بود
شهادت حضرت را یعنی گفتند چه عذرت هستی که بیکی بودی با حضرت
که معلوم شد یعنی دیگر گفتند که سبب ناخوشی آنرا احتیاج بود که
معتنی گفتند گفتند غیبت و اینها حضرت چنانچه گفت در آن روز
شیعه بودند و اینها غیبت و حضرت بر سر راه و بعضی دیگر سبب حضرت
که از آن روز که از کعبه رسید که در مجلس بعد از آن حضرت در آنجا
هر وقت آمد بدید و فرمود و فرمود سلام کرد و گفت یا رسول الله عذر
من بودم از غیبتات آنکه غیبت می نمودم و بعضی دیگر سبب حضرت
مشغول بودنم بودم و بعضی گفتند آن حضرت را که در آن روز
مسجد در حالت نماز نشسته بود که آن حضرت را که در آن روز
شوق غیبت حضرت را احساس می نمود که آن حضرت را که در آن روز
میگفتند عذر است و بعضی گفتند که آن حضرت را که در آن روز
مسکونی نداشتند و آن روز که آن حضرت را که در آن روز
بعثت کرد و آن روز که آن حضرت را که در آن روز
بگرفتند و آن روز که آن حضرت را که در آن روز

وگاه

وگاه در آن وقت ناخوش شد و ظرف دست دوسر و در حالت بیخوشی افتاد
در این اثنا او می ایستاد و فرمود برای آنکه حضرت را در آنجا
من که حال ایستاده بودم ناخوش بودم و بعد از آن در سال دیگر
بعثت حج آمد بدید حضرت را که وقت ظهر بود که در کعبه ایستاده بود
شهادت حضرت را یعنی گفتند چه عذرت هستی که بیکی بودی با حضرت
که معلوم شد یعنی دیگر گفتند که سبب ناخوشی آنرا احتیاج بود که
معتنی گفتند گفتند غیبت و اینها حضرت چنانچه گفت در آن روز
شیعه بودند و اینها غیبت و حضرت بر سر راه و بعضی دیگر سبب حضرت
که از آن روز که از کعبه رسید که در مجلس بعد از آن حضرت در آنجا
هر وقت آمد بدید و فرمود و فرمود سلام کرد و گفت یا رسول الله عذر
من بودم از غیبتات آنکه غیبت می نمودم و بعضی دیگر سبب حضرت
مشغول بودنم بودم و بعضی گفتند آن حضرت را که در آن روز
مسجد در حالت نماز نشسته بود که آن حضرت را که در آن روز
شوق غیبت حضرت را احساس می نمود که آن حضرت را که در آن روز
میگفتند عذر است و بعضی گفتند که آن حضرت را که در آن روز
مسکونی نداشتند و آن روز که آن حضرت را که در آن روز
بعثت کرد و آن روز که آن حضرت را که در آن روز
بگرفتند و آن روز که آن حضرت را که در آن روز

از این قسم دند خنجر هم و قتلان سکه خنجر هم و ناخن دهنه در راه پیر و نه
و دهنست مال و ریخته و بعضی از کتک خوشی یک آردند تا باغ را فرو نشیند
فروغی کرد حضرت نام سو می کاظم بسیار مصلی بنا اسمعیل عبت داشت
و بشعیان خود برست بغیر بود که باو بدخند و علی بنی بود که بر هم برست
صدا داد که حضرت مطلع شد و خوف کرد و کتاب غیبت شیخ طوسی
مرویت کرد بعد از آنکه حضرت مطلع شد که علی بنا اسمعیل پنج عده برودند
او را طلبید فرمود ای پسر بلندو کجا بروی گفت ایضا ده فرزند از آن چه کردند
فرس دادم و بسیار پیر شام فرمود قریضهای ترا بیدم عبت سکه ترا قبول
نکردم و اگر فرموده آن خط ترس فرزندان را برتیم که پس سجده اشرف و چهار
فرزد هم با او داجون بغلست و رفت و فرود غدا قسم که سو در
خون من خواهد کرد و اگر در این شهر خواهد نمود باران گفتند با او و با آنکه خدا
بارانی دهد عبت با او یکدیگر فرمود علی بدیم از پدرانش از رسول خدا برده
کرده است که هر یک قطع دم نموده ای عازان سرحد در کرد خدا شفا قسمی
کنده مرا و این علی بنا اسمعیل برده آن تاثر در همی بن خاله و امام کرد
او را زهر و دن و عبت فرمود آمد او هر چه غلست گفت نا آنکه گفت از
مشرق تا مغرب مال چند سو می بیا هدند و نکلیت زهر من بر تنی که کرد
و دین من را دهم هر دین با و انعام نمود و صلی کرد که از ناخن از او را می شرق
بگریز اوهای اسمعیل رفتید به تحقیق مال و علی و دوزی بیت الللا

هر یک فرمایا و دند نهاده رشتد و حضرت را گرفت و برفت نزد کتک خنجر
که مال را دود و در راه آرد و چون درین محضر وارد شد و باو بدخند کرد
ابا اول دروغ گفتن ظاهر شدند و دروغ آن کس که شکایت مل از دهن
سکه داد و دروغ نخل شد و گفت ای خنجر بر دهنش است این و منظور همی که عبت
شده که در کتک کبر در باره و قول تمام کرد و عبت و بیت و بنید است
و بعد فرمود خود و کوشش این حضرت را است بود و علی که یکدیگر علی و سلمی
خطیب بن عربی علی بن الحسن سلمی در کمال پیش سال که فرمود نا خنجر را
گرفت و نقل کرد که علی بن اسمعیل را دود از آن جناب مل برید گفت هر که از ناخن
گرفتند و در راه بری و عبت و علی بنی سلمی و الا و دوزی را که و شد
و شیخ را آنکه بدین پنج خود را چنین کرد و گفت مطالب خود را از او خواسته سرحد
او عبت من شست سید همه و گفت که با عبت سر حد کرد که عبت بود که در سر
آن جناب را ناخن کشید که عبت را بیدم هر یک گفت کسی از روی من بیکان ازال او
طالب که رفت عبت و عبت را بشد تا که بشد تا که بشد تا که بشد تا که بشد تا که بشد
از دهن علی و در کتک علی بن اسمعیل خاست که عبتی همی پسر عبتی و عبت سال
در دهن عبت و فرشتاد و در خلوت و باو گفت هر که از آن عبتی خود و عبت
او را مل که بر دهنش برید گفت علی بنی سلمی که عبتی خود و عبت
آن به عبت شست سید باو که گفت آنکه رمال و ناخن برید که عبتی خود و عبت
عبتی است سیدی را را شرفی همی که دود را حاضر کرد و صاحب فرمود که عبت

[illegible]

۱۲

[illegible]

[illegible][illegible]

طبع في المطبعه الخديويه في مصر
في شهر ربيع الاول سنة ١٣٠٢

وحرارة العلم ولا تلحق على خلافه مني هاتان شيان فيجب علاج الخلق بعد
العلم على ما قد تقدم معنى ظاهره فيسبب اذ يجب ان يكون في خبره كونهما
ما شايست لكن هو كونهما في خبره في ذلك ان لا يتفكر في ان لا يستحق
مزيدا له ولا يوجب عليه ان يكون في خبره في ذلك ان لا يكون في خبره في ذلك

۱۰۰

دست چپ حاضر شود و چون بآن سیم و نه عدد و دو نیا نوشت که
هفت خطه ختم بنموده و در شان است اما اگر پنج هفت خطه
است آنست که مایه هفتم و دوی از حد ث و هفت جهات که ب
دوی است و چنانچه در آن نیز بقدری الف باس حث الف ک
میش از انا و القین و القنا لیا القنطرمین القح و القح
و القنیل القحیر و الانعام و القریب و القشاع القح القح القح القح
هر خطه از هفتم مختص بطلایند از انا و ان و هفت از جهای طالع و
نومون این است و طبقه اول جهای عاصیان این است که بی تو بر روی
باشد و از عاصیه و انا کن باشد از خوف قیامت بود که حضرت
عسی علیه عرفت می شنید که قیامت را سرهای بر صند روی
جایانها می گذاشت انا می انا می انا می انا می انا می انا می انا می
حضرت داود علیه السلام روایت نموده است که فیض و رحمت می آید از
پای و او می شنید که فیض از کف می آید از کف می آید از کف می آید از کف
می آید از کف می آید از کف می آید از کف می آید از کف می آید از کف
از فیض می آید از کف می آید از کف می آید از کف می آید از کف می آید از کف
آب اهل جهنم می خورد و اند و آبهای اهل دنیا می خورد هر چه از
تغذیه از فیض می آید از کف می آید از کف می آید از کف می آید از کف می آید از کف
نوع است که در کفر و سر می کشد که در دنیا و دوزخ تمام اهل دنیا

2

بسم الله الرحمن الرحيم

دارا کائنات پشیمان شدی خداوند مرا فرمود که کدام ملک را بفرستی تا مالک
تا این حال پیکار و کجین نمای کا را تمام این امور و در ملک خلیف و در حد
و دیگر ملک که چون که روی را در بعضی که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
حقیقت مشاهده و زان سال که شیخ خود و در زیارت که یک سال که از خود سید الزمان
سید الشهدا را دید و در ملک که در هر یک که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
سید الشهدا را دید و در ملک که در هر یک که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
دود و در ملک که در هر یک که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
موضعش که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
فیروز که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
نخچه های که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
صنف و دیگر که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
الاحسان که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
رومی که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
از قهر بیرون و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
دولت سلطان که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
صفت با سجد و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
حاج حاج من حکمران و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
الیر و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک

کثیر از پیش پدید آمدن و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
با علمت که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
همینکه آمد و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
قلل و تفرقی و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
عزیزه و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
نظام و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
نوع من و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
پیش کشید و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
حسین سر و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
یابد و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
سهر و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
نخس من و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
نوع از ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
خدا از مشرق تا مغرب عالم را بر سر که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
و دیگر که در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
ملک و دیگر که در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
الکتابین که در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
سلطان است و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک
چشم آن پیکار و در ملک که در بعضی که در ملک که از مظلوم که بالا و در ملک او و در ملک

نخچه

و امر و از آن

[illegible]

[illegible]

مجلسی کو غصہ و عداوت : قاضی کو کتاب جو دوستانہ اور دوست

[illegible]

10

[illegible]

سرمد و حصه و مال و کتب و موروثان و درخت

[illegible][illegible]

و اما در این باب که در این کتاب در این باب

[illegible]





[illegible]

از پس
قد آنکه
و از آنکه در عالم
مستطیل است که
مستطیل است که
مستطیل است که

[illegible]

١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣
 ٤٩٤
 ٤٩٥
 ٤٩٦
 ٤٩٧
 ٤٩٨
 ٤٩٩
 ٥٠٠
 ٥٠١
 ٥٠٢
 ٥٠٣
 ٥٠٤
 ٥٠٥
 ٥٠٦
 ٥٠٧
 ٥٠٨
 ٥٠٩
 ٥١٠
 ٥١١
 ٥١٢
 ٥١٣
 ٥١٤
 ٥١٥
 ٥١٦
 ٥١٧

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

1845. 1846. 1847. 1848. 1849. 1850. 1851. 1852. 1853. 1854. 1855. 1856. 1857. 1858. 1859. 1860. 1861. 1862. 1863. 1864. 1865. 1866. 1867. 1868. 1869. 1870. 1871. 1872. 1873. 1874. 1875. 1876. 1877. 1878. 1879. 1880. 1881. 1882. 1883. 1884. 1885. 1886. 1887. 1888. 1889. 1890. 1891. 1892. 1893. 1894. 1895. 1896. 1897. 1898. 1899. 1900. 1901. 1902. 1903. 1904. 1905. 1906. 1907. 1908. 1909. 1910. 1911. 1912. 1913. 1914. 1915. 1916. 1917. 1918. 1919. 1920. 1921. 1922. 1923. 1924. 1925. 1926. 1927. 1928. 1929. 1930. 1931. 1932. 1933. 1934. 1935. 1936. 1937. 1938. 1939. 1940. 1941. 1942. 1943. 1944. 1945. 1946. 1947. 1948. 1949. 1950. 1951. 1952. 1953. 1954. 1955. 1956. 1957. 1958. 1959. 1960. 1961. 1962. 1963. 1964. 1965. 1966. 1967. 1968. 1969. 1970. 1971. 1972. 1973. 1974. 1975. 1976. 1977. 1978. 1979. 1980. 1981. 1982. 1983. 1984. 1985. 1986. 1987. 1988. 1989. 1990. 1991. 1992. 1993. 1994. 1995. 1996. 1997. 1998. 1999. 2000. 2001. 2002. 2003. 2004. 2005. 2006. 2007. 2008. 2009. 2010. 2011. 2012. 2013. 2014. 2015. 2016. 2017. 2018. 2019. 2020. 2021. 2022. 2023. 2024. 2025. 2026. 2027. 2028. 2029. 2030. 2031. 2032. 2033. 2034. 2035. 2036. 2037. 2038. 2039. 2040. 2041. 2042. 2043. 2044. 2045. 2046. 2047. 2048. 2049. 2050. 2051. 2052. 2053. 2054. 2055. 2056. 2057. 2058. 2059. 2060. 2061. 2062. 2063. 2064. 2065. 2066. 2067. 2068. 2069. 2070. 2071. 2072. 2073. 2074. 2075. 2076. 2077. 2078. 2079. 2080. 2081. 2082. 2083. 2084. 2085. 2086. 2087. 2088. 2089. 2090. 2091. 2092. 2093. 2094. 2095. 2096. 2097. 2098. 2099. 2100. 2101. 2102. 2103. 2104. 2105. 2106. 2107. 2108. 2109. 2110. 2111. 2112. 2113. 2114. 2115. 2116. 2117. 2118. 2119. 2120. 2121. 2122. 2123. 2124. 2125. 2126. 2127. 2128. 2129. 2130. 2131. 2132. 2133. 2134. 2135. 2136. 2137. 2138. 2139. 2140. 2141. 2142. 2143. 2144. 2145. 2146. 2147. 2148. 2149. 2150. 2151. 2152. 2153. 2154. 2155. 2156. 2157. 2158. 2159. 2160. 2161. 2162. 2163. 2164. 2165. 2166. 2167. 2168. 2169. 2170. 2171. 2172. 2173. 2174. 2175. 2176. 2177. 2178. 2179. 2180. 2181. 2182. 2183. 2184. 2185. 2186. 2187. 2188. 2189. 2190. 2191. 2192. 2193. 2194. 2195. 2196. 2197. 2198. 2199. 2200. 2201. 2202. 2203. 2204. 2205. 2206. 2207. 2208. 2209. 2210. 2211. 2212. 2213. 2214. 2215. 2216. 2217. 2218. 2219. 2220. 2221. 2222. 2223. 2224. 2225. 2226. 2227. 2228. 2229. 2230. 2231. 2232. 2233. 2234. 2235. 2236. 2237. 2238. 2239. 2240. 2241. 2242. 2243. 2244. 2245. 2246. 2247. 2248. 2249. 2250. 2251. 2252. 2253. 2254. 2255. 2256. 2257. 2258. 2259. 2260. 2261. 2262. 2263. 2264. 2265. 2266. 2267. 2268. 2269. 2270. 2271. 2272. 2273. 2274. 2275. 2276. 2277. 2278. 2279. 2280. 2281. 2282. 2283. 2284. 2285. 2286. 2287. 2288. 2289. 2290. 2291. 2292. 2293. 2294. 2295. 2296. 2297. 2298. 2299. 2300. 2301. 2302. 2303. 2304. 2305. 2306. 2307. 2308. 2309. 2310. 2311. 2312. 2313. 2314. 2315. 2316. 2317. 2318. 2319. 2320. 2321. 2322. 2323. 2324. 2325. 2326. 2327. 2328. 2329. 2330. 2331. 2332. 2333. 2334. 2335. 2336. 2337. 2338. 2339. 2340. 2341. 2342. 2343. 2344. 2345. 2346. 2347. 2348. 2349. 2350. 2351. 2352. 2353. 2354. 2355. 2356. 2357. 2358. 2359. 2360. 2361. 2362. 2363. 2364. 2365. 2366. 2367. 2368. 2369. 2370. 2371. 2372. 2373. 2374. 2375. 2376. 2377. 2378. 2379. 2380. 2381. 2382. 2383. 2384. 2385. 2386. 2387. 2388. 2389. 2390. 2391. 2392. 2393. 2394. 2395. 2396. 2397. 2398. 2399. 2400. 2401. 2402. 2403. 2404. 2405. 2406. 2407. 2408. 2409. 2410. 2411. 2412. 2413. 2414. 2415. 2416. 2417. 2418. 2419. 2420. 2421. 2422. 2423. 2424. 2425. 2426. 2427. 2428. 2429. 2430. 2431. 2432. 2433. 2434. 2435. 2436. 2437. 2438. 2439. 2440. 2441. 2442. 2443. 2444. 2445. 2446. 2447. 2448. 2449. 2450. 2451. 2452. 2453. 2454. 2455. 2456. 2457. 2458. 2459. 2460. 2461. 2462. 2463. 2464. 2465. 2466. 2467. 2468. 2469. 2470. 2471. 2472. 2473. 2474. 2475. 2476. 2477. 2478. 2479. 2480. 2481. 2482. 2483. 2484. 2485. 2486. 2487. 2488. 2489. 2490. 2491. 2492. 2493. 2494. 2495. 2496. 2497. 2498. 2499. 2500. 2501. 2502. 2503. 2504. 2505. 2506. 2507. 2508. 2509. 2510. 2511. 2512. 2513. 2514. 2515. 2516. 2517. 2518. 2519. 2520. 2521. 2522. 2523. 2524. 2525. 2526. 25

پچاس لفظ، ہم قلم کے زنجار و سب سید الشہداءؑ سے

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سورة الفاتحة

مجلس

صیحه که چون گشته حسین بن علی ^{علیه السلام} آمد بر یکدیگر انقدر است نماز و نماز اند
 در میان برادران ^{علیه السلام} ایستاد و برایشان در هر روز نماز است ^{علیه السلام} ایستاد و برایشان در هر روز نماز است
 جانشان و ^{علیه السلام} خون که برین خون جانشان ^{علیه السلام} ایستاد و برایشان در هر روز نماز است
 در این میان که یکدیگر را ندیده اند و کس در میان این میان که یکدیگر را ندیده اند

و بر سر است جوار داشت همیگان ابله است قاتلان قاتل
 الفتنه می خیزد و بر سر خود و بر سر خود و بر سر خود و بر سر خود
 کو ابله ای میانی است که در کمال است و در کمال است و در کمال است
 یعنی اگر بر روی بند بر آید که در کمال است و در کمال است و در کمال است
 ماه و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است
 این نیز ابله است و در کمال است و در کمال است و در کمال است
 مانند بر سر خود و بر سر خود و بر سر خود و بر سر خود
 بر داشت و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است

五

مردار و این دستها که از شکست در برابرش کوه روان تر بود، با بریدن او از روی
اشعار و مدینه، خواهر او را به آن تر بود، خدا قافان آید که هفتصد و

وَأَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ إِنَّكَ إِذَا عَمَدْتَ إِلَيْهِ سَمِعْتَهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ الْأَنْفُسِ الْكَافِرَةِ الَّتِي يَلْفِظُهَا اللّٰهُ وَكَلِمَتُهُ تَنْقَضُ وَهُمْ فِي آثَارِهِمْ يُرَدُّونَ

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲

دکتر محمد باقر باقری

ما بخش این را بر سر مشهوره این چنین است که هرگاه در زمان احوال و عیال و جوارح

بانه سید است که غرض که در این است

حضرت فرموده که هر یک از شما را خدا بر او برتری دهد بر شما و بر شما بر او برتری دهد

مما كنت يا أبا عبد الله أرجو نعم طوارقاً أو رزقاً بعد رجوعنا من المشركين

در محرم الحرام در کتاب بی غشیه از سید بن محمد باقر

بغير حرج ولا عيب كذا في الروايات الواردة في هذا الباب

وَأَرْضًا لِّمَنْ يُؤْمِنُ

که در روز شنبه از رسول خدا که هر دو یک یک در کعبه فرزندانشان تو شنبه شنبه
آن زن میخواستند از خانه بیرون رفتند و یک کس از اولادشانشان خدا را شنبه شنبه
که در کعبه از آن سر میزدند و میخواستند از میان تو بر یک کعبه شنبه شنبه
خدا بر آن زن خدا را داشت از خودشان زن خدا را سر میزدند و در کعبه
زیر آن زن بر یک کعبه شنبه شنبه تو را آن سر میزدند و در کعبه شنبه شنبه
شنبه و آن زن طایفه شنبه شنبه تو را آن سر میزدند و در کعبه شنبه شنبه
چون که زن شنبه شنبه تو را آن سر میزدند و در کعبه شنبه شنبه
زیر آن زن بر یک کعبه شنبه شنبه تو را آن سر میزدند و در کعبه شنبه شنبه
این طایفه شنبه شنبه تو را آن سر میزدند و در کعبه شنبه شنبه
چون که زن شنبه شنبه تو را آن سر میزدند و در کعبه شنبه شنبه
صاحب طایفه شنبه شنبه تو را آن سر میزدند و در کعبه شنبه شنبه
چون که زن شنبه شنبه تو را آن سر میزدند و در کعبه شنبه شنبه
آن زن صاحب شنبه شنبه تو را آن سر میزدند و در کعبه شنبه شنبه
ملحن که در کعبه شنبه شنبه تو را آن سر میزدند و در کعبه شنبه شنبه

ملحن که در کعبه شنبه شنبه تو را آن سر میزدند و در کعبه شنبه شنبه



کتابخانه کتب خطی
پنج جلدی از "تفسیر و تکرار" در دسترس است

عالمی افسانہ و علم کا جینہ ٹھکانہ چاہیے پس اس کا مرکز کجیہ کہ جس میں شہداء و شہداء
مقتدات قیام قائم و در دراز کا مرکز ہے ہم اس میں کجیہ جو کجیہ کہ کجیہ

أحمد

و آنچه بر اینست از زمین بر آید خدای عزوجل در آن روز آنرا

تاریخ و جغرافیہ

و در هر کس که السلام بر او نازل شود و او را حق تعالی آفریند و او را حق تعالی بخشد تا

بسم الله الرحمن الرحيم

از سر نیزه های کاغذی بر و قشدر رضوان پیر و از غلظت باریا بسبب او غلظت

١٠٠

جنتان سے حصہ کر رہے ہیں یہ سچ ہے وہ سچ دیکھ رہے ہیں
 علماء صحرا کے ہلائے عباس بن علیؑ نا اوج طالب ابومرثدؓ نے قحطی کے

۱۰۰

امام شیخ الاسلام بیگزین را حاجت کس است که در قمر انجمن است منظور از قمر بنی هاشم

مجلس شورای اسلامی

و شد بدینکه باشد از روزی که خواهد شد و از آن روز که خواهد شد

۱۰۰

بیت خلد و شکر ز اول او صلوات و بعد از آن از خود بسم الله الرحمن الرحیم بخواند

$\frac{1}{2} \frac{d^2}{dt^2} \left(\frac{1}{2} \frac{d^2}{dt^2} \right)$

چونکه اینها در این شهر پیدا شدند و در این شهر پیدا شدند و در این شهر پیدا شدند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بہارِ گلزار و خوشتر بخت از لعلِ خفا بر خفاں خفاں بہ بند و ملال

1

100

[illegible]

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

منبر اول در شرح شهاب که از قریه است چنانچه در اوله خبر بود که از در سبکتان منبر است که

مخبره

10

کریم سید ابرار خان در بنده خواستہ شدہ با نامہ خبر منشی خبر رسیدہ را در طرہ مذکورہ بالا پیشکش

تاریخ

سنگینند و از آنجا که عسل در حضور آب منجمد نمیگردد و در آب سرد و در آب گرم

روید و فرموده یا ای اهل این دختیتر چرا مرا در این راه میبینی

جان خفرو خدا را که دعا خوانده حضرت کریمیه بخوبی یادگار من سرچشمی را است؛
تشنه فم صفا را سالار تو خلد از من، و ملائمت لکرم من جان تو رفیع جبهه

منزل منقول وفاتنا انما به بنحو عباس عمر كره فبذلک دفعه انجمن

لَا تَجْعَلْ قَوْلُكَ هَذَا بَرَكًا وَسَيِّئَةً هِيَ الْحَيَوَانَةُ وَالْأَرْضُ

۴
که از آنکه غم بسیار بود
و دیگر که گسرتن و فراق
از اینها گسستن و فراق
چندین بود و از آنکه گسستن
نشد و گسستن و فراق
فراق بسیار

[illegible]

[Faint handwritten notes in a cursive script, likely from a manuscript.]

[Faint handwritten notes or bleed-through from the reverse side]

ایضاً
مجموعه کتابهای خطی و چاپی در دسترس است

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or note, located at the bottom right of the page.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

منه و چون گفتند که این را چه می خوانی گفت که این را که در کتب قدسیه است که در این کتب
مطالعه کرده ام و گفته اند که این کتاب را که در کتب قدسیه است که در این کتب
مطالعه کرده ام و گفته اند که این کتاب را که در کتب قدسیه است که در این کتب

11.

[illegible]

[illegible][illegible]

فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا الَّذِي فِي الْحَرْبِ أَهْأَيُّ حَرْبٍ رَأَيْتُ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا
الَّذِي تَحْدُثُ مَعِيَ الْمَلَكَةُ جِيلًا بَعْدَ جِيلٍ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا الَّذِي لَمْ يَكُنْ
مُضَاعَفًا بِلِلسَانِ وَلَا لِيَدٍ بِلِ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا الَّذِي خَدَعَنِي
جَبْرِئِيلُ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا الَّذِي جَاءَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَتِ فَاطِمَةُ
أَنَا الَّذِي كَانَ فِي السَّيَّارَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا الَّذِي أَبْغَيْتُ الْمَرْفَعَةَ
فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا سَيِّدَةُ النَّسَاءِ فِي الْعَالَمِينَ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا
صَالِحُ الْمَوَاسِيَةِ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا فِي أَثَرِ اللَّهِ الْخَيْرِ فَقَالَتِ
فَاطِمَةُ أَنَا إِيصَامُ الْعَيْنِ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا الْكَلْبُ وَالْكَتَابُ وَالنَّاسُ
فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا عَلِيٌّ بِالْمَوْتِ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا نَهْشُ الْعَارِضِ
فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا شَجَرَةُ طَوْرٍ سَيِّدَةٍ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا نَجْمَةُ الْهَيْكَلِ
الْمُتَّعِصِ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا حِفَاةُ الْقَائِمِينَ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ
أَنَا حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ قَالُوا لَكَ نَدْعُ أَهْلَ الْوَيْلِ وَأَهْلَ الْكَلْبِ
فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ أَفْسَسْنَا وَأَفْسَسْتُمْ فَقَالَتِ
فَاطِمَةُ أَنَا الطَّلَاسُ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا الْحَيُّ فَقَالَتِ
فَاطِمَةُ أَنَا الَّذِي سَمِعْتُ اللَّهَ فِي كِتَابِهِ بِالْحَسَنِيِّ فَقَالَ عَلِيٌّ
وَأَنَا حَبْلُ الْأَسْفَى فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا فِي عَوْرَةِ اللَّهِ لِأَنَّهُ حَبْلُهُ

عَنْ زَيْنَبِ بْنِ جَرْدِ
أَبِي طَالِبٍ عَنْ كُرَيْشٍ
بِهِ

قَالَ

فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا الَّذِي فِي الْحَرْبِ أَهْأَيُّ حَرْبٍ رَأَيْتُ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا
الَّذِي تَحْدُثُ مَعِيَ الْمَلَكَةُ جِيلًا بَعْدَ جِيلٍ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا الَّذِي لَمْ يَكُنْ
مُضَاعَفًا بِلِلسَانِ وَلَا لِيَدٍ بِلِ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا الَّذِي خَدَعَنِي
جَبْرِئِيلُ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا الَّذِي جَاءَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَتِ فَاطِمَةُ
أَنَا الَّذِي كَانَ فِي السَّيَّارَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا الَّذِي أَبْغَيْتُ الْمَرْفَعَةَ
فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا سَيِّدَةُ النَّسَاءِ فِي الْعَالَمِينَ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا
صَالِحُ الْمَوَاسِيَةِ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا فِي أَثَرِ اللَّهِ الْخَيْرِ فَقَالَتِ
فَاطِمَةُ أَنَا إِيصَامُ الْعَيْنِ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا الْكَلْبُ وَالْكَتَابُ وَالنَّاسُ
فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا عَلِيٌّ بِالْمَوْتِ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا نَهْشُ الْعَارِضِ
فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا شَجَرَةُ طَوْرٍ سَيِّدَةٍ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا نَجْمَةُ الْهَيْكَلِ
الْمُتَّعِصِ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا حِفَاةُ الْقَائِمِينَ فَقَالَتِ فَاطِمَةُ
أَنَا حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ قَالُوا لَكَ نَدْعُ أَهْلَ الْوَيْلِ وَأَهْلَ الْكَلْبِ
فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ أَفْسَسْنَا وَأَفْسَسْتُمْ فَقَالَتِ
فَاطِمَةُ أَنَا الطَّلَاسُ فَقَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا الْحَيُّ فَقَالَتِ
فَاطِمَةُ أَنَا الَّذِي سَمِعْتُ اللَّهَ فِي كِتَابِهِ بِالْحَسَنِيِّ فَقَالَ عَلِيٌّ
وَأَنَا حَبْلُ الْأَسْفَى فَقَالَتِ فَاطِمَةُ أَنَا فِي عَوْرَةِ اللَّهِ لِأَنَّهُ حَبْلُهُ

نعميد
أَبِي طَالِبٍ

[illegible]



